



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

ماه‌نامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
برای دانش آموزان دوره اول متوسطه

دوره سنی و پنجم ● مهر ۱۳۹۵
شماره پیاپی ۲۷۴ ● ۴۸ صفحه
ISSN: 1606-9072 ● ۹۰۰۰ ریال

خجولان

رشد



محبزه ماندگار



انشای سرکاری



●●● محمد حسن حسینی

سلام بهشتی

شبِ تیره بود.
زمین در فضا گیج می گشت
و راهی به سوئی نداشت
زمان رنگ و بویی نداشت
به جز تیرگی های نادانی و جهل و زشتی نبود
کلامی نبود
کسی با کسی گفت و گویی نداشت
سلاماً سلام بهشتی نبود
به ناگاه اندیشه سوسویی از دور زد
قلم زنده شد، چرخ زد، گل به گل، سطر سطر
به هر گوشه ای طرحی از نور زد
جهان زنده تر شد در آیینۀ رنگ و عطر



از آن روز همواره در دست ما
از این چشمه های خرد
ورق در ورق بوستان های اندیشه هاست
و از بشماران بهار
گلایی که در شیشه هاست
و می جوشد این عطر در لحظه ها
خدا
همان که کلید نهان گنج ها دست اوست
و پاداش کوشیدن و رنج ها دست اوست
همان کس که بود
و همواره هست
خداوند بینا
خدای توانا
به چشمش برابر نباشند نادان و دانا

این شعر براساس آیات زیر سروده شده است: ۱. آیه نهم و شصت و سوم سوره زمر؛ ۲. آیه یکم سوره قلم؛ ۳. آیه هفتاد و پنجم سوره فرقان؛ ۴. آیه بیست و هشتم سوره واقعه



دوستانه

انتخاب مهم

علی اصغر جعفریان

سلام دوست نوجوان. سال تحصیلی نوبارک. امیدوارم سال تحصیلی خوبی پیش رو داشته باشی. دوست من، اگر در حال سفر، در جاده‌ای در حرکت باشی، حتماً با دوراهی‌های زیادی روبه‌رو خواهی شد. در آن شرایط، دو حالت به وجود می‌آید. اگر به جاده آشنا باشی، کارت راحت و ساده است. به راحتی مسیر را شناسایی می‌کنی و ادامه حرکت می‌دهی. اما برعکس، اگر شناخت درستی از جاده نداشته باشی، در دوراهی‌ها و چندراه‌ها گیج و سردرگم می‌شوی و نمی‌دانی از کدام سمت باید بروی. در این صورت، بی‌درنگ از افراد آگاه به جاده کمک می‌خواهی تا تو را راهنمایی کنند.

حال اگر دوران تحصیلی را سفر فرض کنی و مدرسه جاده این مسافرت باشد، قطعاً در این جاده با دوراهی‌هایی روبه‌رو خواهی شد. شرط انتخاب مسیر درست، داشتن اطلاعات صحیح و دقیق از جاده‌ای است که در آن در حرکت هستی.

دوست خوب من، بهتر است بدانی در «دوره متوسطه اول» مهم‌ترین هدف آموزشی آن است که تو خودت را خوب و دقیق بشناسی، استعدادهايت را کشف کنی، علاقه‌مندی‌هايت را بدانی و تا می‌توانی از رشته‌های تحصیلی اطلاعات کافی پیدا کنی و انواع مشاغل را بشناسی. آخر قرار است در پایان سال نهم، اولین و مهم‌ترین انتخاب زندگیت را روبه‌رو شوی، انتخاب رشته تحصیلی. این تصمیم برای گام‌های بعدی تو در جاده مدرسه و زندگي بسیار اهمیت دارد.

هر اندازه انتخاب تو دقیق و صحیح باشد، میزان موفقیت تو در زندگي بیشتر خواهد بود. اگر به جای تو بودم، حتماً در این رهگذار مشاوران، معلمان و پدر و مادر کمک می‌گرفتم. آن‌ها بهترین راهنمایان این راه هستند.

موفقیت تو آرزوی ماست.



- ۱ دوستانه
- ۲ تب و تاب نوجوانی
- ۹ ماه صفا
- ۴ اسرار آفرینش
- ۵ بچه‌های کارون
- ۶ ستاره‌ها هم می‌میرند!
- ۱۰ راز پادشاه
- ۱۲ بزم خوشه‌ای
- ۱۴ شاعرانه‌ها
- ۱۶ معجزه ماندگار
- ۱۸ روزهای مانا
- ۲۰ بادگیرها
- ۲۲ مناجات
- ۲۴

صد زنگ

۳۲ - ۲۵

- ۲۶ رنگ تکنولوژی ...
- ۲۷ امتحاناً نریمان ...
- ۲۸ انشای سرکاری ...
- ۲۹ موش پفکی ...
- ۳۰ یفخال فورنما ...
- ۳۱ تفت سیاه ...
- ۳۲ برنامه‌ریزی درشت ...



- ۳۳ جدول
- ۳۴ گویک‌شناسی
- ۳۶ میز و گلدان
- ۳۸ پاتوق
- ۴۰ راز درون تصویر
- ۴۲ نرمش ذهن
- ۴۴ پرتاب مینیاتوری
- ۴۶ سفر قاصدک
- ۴۸ کوکو فلفلی

ارتباط با ما:

اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید، با شماره تلفن ۸۸۳۰۱۴۸۲ - ۰۲۱ تماس بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام گیر، کد مورد نظر را وارد کنید و بعد از شنیدن دوباره همان صدا پیام بگذارید.

کد مدیر مسئول: ۱۰۲ / کد سردبیر: ۱۰۶ / کد امور مشترکین: ۱۱۴

دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی به جز رشد نوجوان مجلات دانش آموزی زیر را نیز منتشر می‌کند:
رشد کودک: ویژه پیش‌دبستان و دانش آموزان پایه اول دبستان. رشد نوجوان: برای دانش آموزان پایه‌های دوم و سوم دبستان. رشد دانش آموز: برای دانش آموزان پایه‌های چهارم، پنجم و ششم دبستان. رشد جوان: برای دانش آموزان دوره متوسطه دوم. رشد برهان (نشریه ریاضی دوره دوم دبیرستان) / رشد برهان (نشریه ریاضی دوره اول دبیرستان).

نشانی دفتر مجله: تهران

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳

تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۷

پیامک: ۳۰۰۰۸۹۵۹۶

وبگاه: www.roshdmag.ir

وبگاه رشد نوجوان:

www.nojavan.roshdmag.ir

roshdmag:

پیام‌نگار:

nojavan@roshdmag.ir

شمارگان: ۴۷۰۰۰۰

چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

مدیر مسئول: محمد ناصری

سردبیر: علی اصغر جعفریان

شورای کارشناسی: سیده چمن آرا

مجید عمیق، علیرضا متولی، ناصر نادری

محمد علی قربانی، حبیب یوسف‌زاده

سید کمال شهابلو

کارشناس داستان: داود غفارزادگان

کارشناس شعر: بابک نیک‌طلب

مدیر داخلی: زهره کریمی

ویراستار: کبری محمودی

طراح گرافیک: ندا عظیمی

● خوانندگان رشد نوجوان شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران - صندوق پستی

۱۵۸۷۵-۶۵۶۷

تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲

بیشتر مسائلی که
در دوران نوجوانی
با آن‌ها روبه‌رو
می‌شوید، به نوعی
تمرین بزرگسالی
هستند

تب و تاب نوجوانی

علیرضا متولی

نوجوانی پل عبور از کودکی به جوانی و بزرگسالی است. هر چه این پل را محکم‌تر بسازید، عبور موفق‌تری خواهید داشت و سالم‌تر به مقصد می‌رسید. مهندسی این پل به دست خود شماست. شما انتخاب می‌کنید آن را از کجا به کجا بسازید. طول و عرض آن را خود شما باید تعیین کنید. اگر طول پل نوجوانی را کوتاه بگیرید و زودتر به جوانی برسید، از نوجوانی خود لذت کمتری می‌برید. اگر عرض آن را هم کوچک‌تر یا بزرگ‌تر از حد بگیرید، یا در تنگنای نوجوانی گیر خواهید کرد و یا آن قدر این پل پهن خواهد بود که مدت زیادی در آن می‌مانید و دیر به مقصد می‌رسید.



نوجوانی دو دوره دارد

نوجوانی دوره اول با بلوغ آغاز می‌شود.

نوجوانی دوره دوم هم پس از گذراندن مسائل بلوغ شروع می‌شود و تا جایی پیش می‌رود که بتوانید از پس زندگی خود برآیید.



بدن شما شروع به تغییر می‌کند. یک روز می‌روید جلوی آینه و می‌بینید دماغتان بزرگ‌تر از آن شده است که به صورتتان بیاید و بعد کم کم می‌بینید یکی دو تا جوش کوچک هم این سو و آن سوی صورتتان هست. یک روز هم می‌بینید صدایتان فرق کرده است. بعضی جاهای بدن شما شروع به خارش می‌کنند و کم کم می‌فهمید موهایی در آنجا در حال رشد هستند. این‌ها همه علائم بلوغ هستند؛ نشانه‌های آمادگی برای تمرین بزرگ‌سالی.

این نشانه‌ها خوب‌اند و باید باعث خوش‌حالی شما شوند. یعنی دارید بزرگ می‌شوید.

در مدت چند سال، جسم و روح شما هر روز پدیده تازه‌ای را به شما نشان می‌دهد. دوران اول نوجوانی معمولاً با کمی اضطراب و نگرانی و خلوت‌گزینی روبه‌روست. چون شاید نخواهید کسی جوش صورت شما را ببیند یا متوجه بزرگی بد قواره بعضی از اندام‌هایتان شود. از طرف دیگر، کم کم آماده می‌شوید برای این که فلسفه‌ای در زندگی خود پیدا کنید. به هدف‌هایتان فکر می‌کنید.

ممکن است والدین شما هنوز نتوانسته باشند با پدیده نوجوانی شما کنار بیایند. چون پدر و مادر هنوز مثل یک کودک به شما نگاه می‌کنند و شما دیگر چنین نگاهی را دوست ندارید.

پدر و مادر سعی می‌کنند بیشتر مراقب شما باشند و شما از این مراقبت زیاد، ناراحت می‌شوید.

آن‌ها هم می‌دانند که شما باید از پل نوجوانی به‌خوبی عبور کنید. و شما شاید فکر کنید خودتان به تنهایی می‌توانید این کار را انجام بدهید.

با آغاز این دوره، به مشارکت گروهی علاقه‌مند می‌شوید و گاهی نیز علاقه‌مندید مدتی از ساعات زندگی خود را در تنهایی بگذرانید.

در این دوران کم کم علاقه‌مند می‌شوید دوستی از جنس مکمل خود پیدا کنید.

به زیبایی خود اهمیت می‌دهید. تا قبل از این، پدر و مادران رنگ و نوع لباس شما را انتخاب می‌کردند، اما الان دیگر ترجیح می‌دهید خودتان انتخاب کنید.

معمولاً در هجده سالگی شما از نوجوانی گذر می‌کنید

من می‌خواهم در این صفحه که ان‌شاءالله هفت شماره آینده هم ادامه خواهد داشت، درباره مسائل نوجوانی بنویسم و برای این کار به کمک شما نیاز دارم. البته من با چند گروه از هم سن و سال‌های شما جداگانه صحبت کرده‌ام و حرف‌های آن‌ها را هم به‌تدریج در میان نوشته‌ها می‌آورم، اما شما هم می‌توانید برای من از مهم‌ترین مشکلات خودتان بنویسید.

منتظر نامه‌ها و ایمیل‌های شما هستم.

ایمیل ما

nojavan@roshdmag.ir



اول مهر دبیرستان هیئت امنایی
«اشرفی اصفهانی»* پر از خنده و
انرژی است. دوستی‌ها، معلم‌ها،
کتاب‌های نو و زنگ‌های تفریح پر
هیاهو، همه با آمدن دانش‌آموزان، به
مدرسه برگشته‌اند.

۹ ماه صفا

همیشه در سفر...

«من برنامه‌هایم را در مسافرت هم انجام می‌دهم. مثلاً وقتی به شمال می‌رویم، کتاب‌های زبانم را می‌برم و آنجا درس می‌خوانم.» این برنامه زهرای کلاس هشتمی است. سفر و کتاب هم برای خودش لذتی دارد.

اول مهر را درک نمی‌کنم!

در جمع چهار نفره هشتمی‌ها، همه از برگشت به مدرسه خوشحال هستند. فقط مهسا است که می‌گوید: «اول مهر را درک نمی‌کنم، چون پدر و مادرم گوشه‌ام را گرفته‌اند!»

مثل... مثل... مثل... مثل هیچ چیز!

فاطمه گفت: «من می‌خواستم در تابستان به کلاس زبان بروم که رفتم. برای همین برای شروع مهر آماده شده‌ام. راستش اول مهر مثل... مثل... می‌خندد و می‌گوید: با هیچ کلمه‌ای قابل توصیف نیست.»

تابستان است و خوابیدن‌هایش!

آرزو که دانش‌آموز پایه ارشد مدرسه‌شان است، می‌گوید: «قرار بود در تابستان به مسافرت برویم که نشد و از این بابت ناراحت شدم، اما به جایش کلی خوابیدم.»

می‌خواهیم برویم اردو!

عسل از شروع مدرسه خوشحال است، چون هم دوستانش را دوباره می‌بیند، هم به یک دوره بالاتر می‌رود و هم به آن‌ها قول داده‌اند در سال جدید به خاطر درس دفاعی به اردو بروند.

با همه سختی‌هایش، دلت گرم است به دیدن دوباره دوستان، معلم‌هایت و خنده‌های دنباله‌دار زنگ تفریح. حرف زدن‌های یواشکی سر کلاس و خواب آلودگی‌های زنگ اول. مدرسه است و این لحظات شیرینش. تو هم به این مهمانی نه ماهه دعوتی.

درست ایستادن و حرف نزدن در صف؛ همان روز فکرهای عجیب که باید دوباره صبح‌های زود از خواب بیدار شوی و هر روز با این خیال که آخر هفته را می‌خواهی، از خواب دل می‌کنی.

وقتی زنگ خورد، همه آماده صف بستن شدند و یکی از دخترها با صدای بلند گفت: «این سه ماه خیلی زود گذشت. تقاضای ویدئو چک دارم!» اول مهر روز نگرانی تو برای هم‌کلاس شدن یا نشدن با دوستان است؛ همان روز شروع تذکرات ناظم برای





چشم‌های مگس در صفحات خورشیدی

سطح چشم‌های مگس را مجموعه‌ای از شیارهای موازی میکروسکوپی پوشانده است که پرتوهای نور را به جای بازتاباندن به داخل چشم هدایت می‌کنند. مگس به واسطه داشتن چنین چشم‌هایی می‌تواند در شرایط نور کم، بیشترین مقدار پرتوهای نور را جذب کند و قدرت دید بیشتری داشته باشد. اکنون دانشمندان درمدد تولید نوعی ماده جذب نور برای استفاده در صفحات خورشیدی‌اند تا قابلیت جذب آن‌ها را برای دریافت حداکثر انرژی خورشید افزایش دهند.



شبییه‌سازی پوست کوسه‌ماهی

اگر پوست کوسه‌ماهی را نگاه کنید، ظاهراً صاف به نظر می‌رسد، اما اگر آن را لمس کنید، شبیه کاغذ سنباده زیر و ناصاف و دندان‌دار است. این دندان‌های ریز V شکل که مانند سفال‌های پشت‌بام هم‌پوشانی دارند، همان فلس‌های دندان‌ی هستند. این دندان‌ها رشد نمی‌کنند بلکه جایگزین می‌شوند و فقط زیر میکروسکوپ قابل رؤیت‌اند. این نوع ساختار پوست، علاوه بر تنظیم دمای بدن کوسه‌ماهی، موجب کاهش اصطکاک با آب در حین شنا کردن می‌شود و در نتیجه کوسه‌ماهی با صرف انرژی کمتر می‌تواند با حداکثر سرعت شنا و طعمه‌اش را غافلگیر کند.

دانشمندان با بررسی ساختار پوست کوسه‌ماهی متوجه شده‌اند که این فلس‌های ریز دندان‌دار مانع از چسبیدن خرزه‌ها و جلبک‌ها و باکتری‌های زیان‌آور به سطح پوست می‌شوند. بنابراین، آن‌ها با شبیه‌سازی پوست کوسه‌ماهی در تولید نوعی الیاف و لباس‌های مخصوص شنا توانسته‌اند لباس‌های شمای فوق‌العاده کشسان که در لبه‌های آن‌ها نیز از این زائده‌های دندان‌دار استفاده شده است تهیه کنند. این لباس‌های شنا در حال حاضر در مسابقات المپیک مورد استفاده شناگران قرار می‌گیرند، چرا که در این مسابقات یک صدم ثانیه نیز در ثبت رکوردهای جهانی سرنوشت‌ساز است. همچنین، دانشمندان با الهام از ساختار پوست کوسه‌ماهی نوعی ماده روکش مخصوص بدنه قایق‌ها و کشتی‌ها تولید کرده‌اند که از چسبیدن خرزه‌ها و جلبک‌ها و جانوران آبرزی موسوم به کشتی چسب (بارناکل) به بدنه قایق‌ها و کشتی‌ها جلوگیری می‌کند و مانع از زنگ‌زدگی و فرسایش آن‌ها می‌شود.



بچه‌های کارون

نویسنده: احمد دهقان ●●● تصویرگر: مسعود کشمیری

«بچه‌های کارون» رمانی دربارهٔ اشغال و آزادسازی خرمشهر است از نگاه چند نوجوان. که در این‌جا بخشی از آن را با هم می‌خوانیم.

احمد دهقان، نویسندهٔ صاحب نام دفاع مقدس، این داستان را برای گروه سنی نوجوان نوشته و با نگاهی طنزآمیز و زبانی شوخ و شنگ، رشادت‌ها و فداکاری‌های رزمندگان را به تصویر کشیده است..

بگذارید از اول تعریف کنم قصهٔ ما دربارهٔ چیست.

من سنم کم بود و زورکی توانستم خودم را به جبهه برسانم. مرا فرستادند پشت رود کارون. توی قسمت شرقی خرمشهر. در آن‌جا با غلام شوش و رسول سوتی آشنا شدم و سه تایی یک گروه را تشکیل دادیم و توی یکی از زیرزمین‌های یک ساختمان درب و داغون، یک مخفیگاه درست کردیم. همگی در این جبهه منتظر بودیم تا رزمنده‌ها از قسمت دیگر جلو بیایند و بعد همگی حمله کنیم و شهر را نجات دهیم. من در این‌جا می‌خواهم چهار تا از ماجرهای گروه خودمان را برایتان تعریف کنم:



دم غروب بود که سروکلهٔ غلام پیدا شد. آمده بود به ماها سر بزند؛ من و رسول. شده بود فرماندهٔ یک دسته از نیروهای جدید. اگر یک مدت قبل تر کسی می‌گفت غلام می‌شود فرماندهٔ یک دسته از نیروهایی که قرار است حمله کنند و خرمشهر را پس بگیرند، می‌گفتم احتمالاً خمپاره خورده کنارش و موجی شده. ولی این اتفاق افتاده بود. حتی وسایلش را برداشته بود، رفته بود عقب، بالاسرِ نیروهایش. از فرمانده اجازه‌مان را گرفتیم و رفتیم سمتِ مخفیگاه. سه‌تایی دلمان تنگ شده بود که از آن یکی بیرسیم چه می‌کند. راستی راستی وقتی فکرش را می‌کردم که غلام چگونه به نیروهایش دستور می‌دهد و آن‌ها چه جور فرمانش را اطاعت می‌کنند، نمی‌توانستم جلوی خنده‌ام را بگیرم. واقعاً او شده بود فرمانده؟! جنگ بود دیگر.

اولین چیزی که تو مخفیگاه به چشم آمد، به‌هم‌ریختگی و شلوغ‌پلوغی آن‌جا بود. یکی از پتوها را که گوشه‌ای گذاشته بودیم، سوراخ سوراخ شده بود. کارتنِ نان خشک‌ها سوراخ بود و خرده‌نان همه جا پخش بود... در اولین نظر، یک خانوادهٔ موش را می‌شد دید که آن ته، از کناره‌های سوراخی که تو زمین کنده بودند، سرک می‌کشیدند و متعجب ماها را نگاه می‌کردند. انگار آن‌ها صاحبِ اصلیِ مخفیگاه بودند و ماها بی‌اجازه وارد شده بودیم!

رسول که از دیدن این وضع جوشی شده بود، یک قوطی خالی کنسرو برداشت و با تمام قدرت، پرت کرد سمتِ لانهٔ موش‌ها. نشانه‌گیری‌اش افتضاح بود. قوطی خالی - با سر و صدای فراوان - اول خورد به تاقِ مخفیگاه و کمانه کرد، خورد به دیوارِ روبه‌رو و بعد افتاد زمین. موش‌ها از جایشان جنب نخوردند که هیچ، یک کم هم آمدند جلوتر و از شانهٔ آن یکی سرک کشیدند تا بهتر بتوانند حرکات رسول را تماشا کنند.

«||| پُروها را نگاه کن، چه‌طور زل زده‌اند تو چشم‌های ماها... هنوز جمله‌اش تمام نشده بود که غلام دو تا دست‌هایش را به علامتِ ساکت - یا همان خفه‌شو - جلو آورد و گفت: «چه کار این بیچاره‌ها داری؟»

رسول، در حالی که رو زمین دنبال چیز دیگری می‌گشت تا پرت کند، گفت: «نمی‌بینی چه بلایی سر این‌جا آورده‌اند؟» غلام خیلی حق‌به‌جانب گفت: «مگه چه کار کرده‌اند؟ خب، ما نبودیم، فکر کرده‌اند خانه خالی است، آمده‌اند برای خودشان لانه درست کرده‌اند. مثل همان کاری که قبل از آن‌ها ما کردیم؛ آمدیم دیدیم کسی نیست، این‌جا را مخفیگاه خودمان کردیم.»

رسول با حرص گفت: «حالا دیگه طرفدارِ موش‌ها را می‌کنی؟!»

- این طرفداری نیست.

- یعنی چی، آخه؟

- عزیز برادر، هنوز خیلی مانده تا این حرف‌ها را بفهمی. اگر با حیوان‌ها خوب رفتار کنی، جوابش را می‌گیری. آن‌ها هم مثل خودت شعور دارند و مهربانی را با مهربانی پاسخ می‌دهند. نگاه چپ‌چپکی به رسول کرد و انگار که بخواهد حرفش را تصحیح کند، گفت: «توی همهٔ حیوانات، فقط آدم‌ها هستند که مهربانی را با لگد پاسخ می‌دهند!»

بعد نگاهِ عاقل‌اندرِ سفیهی به دو تایی‌مان انداخت و ادامه داد: «تقصیر خودتان است. اگر با آن‌ها مثل شهروند برخورد کنید، آن‌ها هم متمدنانه برخورد می‌کنند. مطمئن باشید. این روش توی همهٔ دنیا امتحان شده و جواب داده.» همان‌جا خودکارِ بیکش را در آورد، مقوایی را چند تکه کرد و روی هر کدام پیام متمدنانه‌ای نوشت و آن‌ها را جاهای مختلفِ مخفیگاه وصل کرد:

- ادب را رعایت کنید.

- انسان تنها حیوانی است که تف می‌کند.

- موشی که فقط یک سوراخ دارد، زود گرفتار می‌شود.

- آدم درستکار، شهروند همهٔ جهان است.

- با مردم همان جوری رفتار کنید که دوست دارید با شما رفتار کنند.

- چراغی که به خانه رواست، به مسجد حرام است.

- از زمان حضرت آدم همیشه احمق‌ها در اکثریت بوده‌اند.

- مردم فقط به درخت میوه سنگ پرت می‌کنند، نه به هر درختی.

اگر ولش می‌کردیم، این بحث را دو ساعت دیگر هم ادامه می‌داد. واقعاً از وقتی که رفته بود عقب و شده بود فرمانده،



فرق اساسی کرده بود.

زود بحث را عوض کردیم و رسول از ذخیره‌مان سه تا کمپوت آورد و به افتخار نائل شدن غلام به فرماندهی یک دسته جنگی، برای هر کدامان یکی باز کرد.

کم کم صحبت‌ها گل انداخت و غلام تعریف کرد که در آن چند روزه، چه‌ها کرده و چه آموزش‌های سختی را به نیروهایش داده. تا وقتی چشم چشم را می‌دید، توی مخفیگاه نشستیم و گفتیم و شنیدیم و خندیدیم. بعد همه خرت و پرت‌ها را جمع کردیم و راه افتادیم. هنوز دم در بودم که از پشت سر صدای خرت خرت آمد.

برگشتم تو. پیمان را از مخفیگاه نگذاشته بودیم بیرون که موش‌ها آمده بودند سراغ مقواها و پیام‌های متمدنانه غلام را چنان با ولع داشتند می‌جویدند و می‌خوردند که آدم دهنش آب می‌افتاد. برگشتم و گذاشتم هر جوری که دوست دارند، با پیام‌های شهروندی رفتار کنند. به من که هیچ ربطی نداشت.

شب‌ها، نیروهای را که پشت جبهه منتظر حمله بودند،

گروه گروه و به نوبت می‌آوردند جایی که ما بودیم.

وظیفه‌شان کانال‌کشی بود. بیچاره‌ها دلشان خوش بود که توی حمله شرکت می‌کنند، ولی شده بودند عمله و کارگر! از غروب آفتاب باید کانال می‌کنند و سنگر می‌زدند تا وقتی که هوا روشن می‌شد.

رسول می‌گفت و غش غش می‌خندید. مخصوصاً وقتی که یک شب دسته غلام را برای عملگی آوردند. غلام جلو جلو می‌آمد و افراد دسته پشت سرش بودند. کلاه‌های آهنی را تا رو ابروها پایین آورده بودند. این دستور فرمانده‌شان، برادر غلام، بود! - و بیل‌ها و کلنگ‌ها را روی شانه‌ها انداخته بودند. هر کدام یک کیسه هم همراهشان بود که اول نفهمیدم برای چیست. قیافه‌هاشان به همه چیز می‌خورد الا رزمندگانی که قرار است خرمشهر را آزاد کنند.

فرمانده قبلاً به من گفته بود کجاها را باید گود کنند. بردم‌شان همان جا. رزمندگان غیور مشغول به کار شدند، اما غلام بالاسرشان ایستاده بود و دست به کلنگ یا بیل نمی‌زد. هنوز ده دقیقه کار نکرده بودند و عرقشان در نیامده بود که غلام بلند گفت: «فرزندانم، برادرانم، وقت استراحت است!» همه بیل و کلنگ‌ها را گذاشتند زمین و نشستند سر جاه‌هاشان. - عزیزانم، آب کمپوت‌ها را بخورید!

همه در کیسه‌ها را باز کردند و کمپوت‌ها را در آوردند. مطابق با گفته جناب فرمانده، آب آن‌ها را خوردند و بقیه‌اش را گذاشتند کنار.

نیم ساعتی استراحت کردند و دوباره پا شدند بیل و کلنگ را دست گرفتند. باور کنید هنوز به اندازه چهار انگشت هم زمین را گود نکرده بودند که صدای فرمانده‌شان برادر غلام بلند شد: «دلاوران، زحمتکشان، وقت استراحت است.»

دوباره همه سر جاه‌هاشان نشستند. این بار نوبت بقیه محتویات کمپوت بود که بخورند. عزیزان رزمنده نیم ساعتی استراحت کردند و دوباره پا شدند برای گرم کردن بدنشان!

تا صبح برنامه‌شان همین بود: ده دقیقه کار و نیم ساعت استراحت و خوردن کمپوت و آجیل و شکلات جنگی. صبح، موقع رفتن، همه‌شان می‌پرسیدند دوباره کی نوبت کانال‌کشی ما می‌شود که برگردیم این‌جا. معلوم بود که بهشان خیلی خوش گذشته!



کانال پر بود از نیروهای تازه‌نفس. نمی‌شد رفت و آمد. هر دسته و گروه یک کانال را پر کرده بود. نیروها به ستون نشسته بودند رو زمین کف کانال و باقی‌مانده کارهاشان را انجام می‌دادند: یک عده خشاب‌ها را از فشنگ پر می‌کردند، عده دیگری تجهیزانشان را می‌دوختند تا موقع راه رفتن و دویدن تلق و تلوک نکنند، گروهی با هم حرف می‌زدند و بقیه هم خواب هفت پادشاه را می‌دیدند و چنان خروپفی راه انداخته بودند، بیا و ببین.

نزدیکی‌های صبح بود که با رسول و غلام راه افتادیم. دسته‌ای که غلام فرماندهی‌اش را می‌کرد، قرار بود با قایق حمله کنند. آن‌ها جزو اولین نیروهایی بودند که به ساحل دشمن می‌رسیدند و کارشان از همه سخت‌تر و خطرناک‌تر بود.

سه تایی رفتیم مخفیگاه. رسول کورمال کورمال گشت و فانوس را روشن کرد. باز هم سه تایی جمع شده بودیم. غلام، برای حمله، کلاه آهنی‌اش را گذاشته بود کنار، ولی به جای آن، چفیه سیاه‌رنگش را - که خط‌های سفید و نازک داشت - تابیده بود و بسته بود به سر. قیافه‌اش جدی شده بود: «برای آخرین بار گفتم بیاییم این‌جا و دور هم جمع شویم.»

بقیه حرفش را خورد و فقط لب پایینی‌اش را دندان گرفت و سرش را تکان تکان داد. بعد دور چرخید. خوب خوب همه جای پناهگاه را دید و همان جور که سرش باز هم تکان می‌خورد، برگشت سمت ما دو تا:

- می‌رویم شهر را آزاد می‌کنیم، ولی می‌دانم که خیلی از این بچه‌هایی که باهامان هستند و امشب توی کانال خوابیده‌اند، فردا نیستند.

بغض کرد. صدایش لرزید: «فقط این را می‌دانم که اگر کم

زندگی می‌کنند، ولی همیشه یکی از آن فرشته‌ها کنار دستشان بوده تا توی زندگی بهشان بگوید که چه بکنند و چه نکنند...» غلام به همه حرف‌هایی که می‌زد، اعتقاد داشت.

خب، شاید حتی سه تایی‌مان برنگردیم، اما بعد از آزادی شهر، صاحب این خانه برمی‌گردد. باید همه چیز را مثل روز اولش در آوریم.

خودش زودتر پا شد. همه چیزهایی را که آورده بودیم، جمع کردیم یک گوشه: چند تا پتو، والور، یک گونی کمپوت و کنسرو و... آن‌ها را گذاشتیم بیرون.

آخرین بار، غلام و رسول را زیر نور زرد فانوس دیدم. آیا باز همدیگر را می‌دیدیم؟!

این نان خشک‌ها را هم بگذارید برای موش‌ها!

بعد انگار که چیزی یادش افتاده باشد، در و دیوار را نگاه کرد و گفت: «بفرمایید، شعور را تماشا کنید! پیام‌هایی را که نوشته بودم و به دیوار زده بودم، نخوانده‌اند، خورده‌اند، قورتش داده‌اند! اگر شما هم به اندازه نصف این‌ها شعور داشتید، من غمی نداشتم.»

رسول فانوس را خاموش کرد و آمدیم بیرون. از سمت خرمشهر، تیراندازی شدید شده بود. غلام گفت: «من این گونی را می‌برم برای بچه‌های دسته‌ام. بقیه چیزها را هم شما تحویل دهید!»

گونی را انداخت رو کول و بی‌خداحافظی، بدو بدو رفت. من و رسول، هاج‌وواج مانده بودیم و فقط رفتنش را تماشا کردیم.



وسط حمله، توی شهر و نبش اولین کوچه، یک نفر افتاده بود. لباس بچه‌های خودمان را داشت. تکیه داده بود به دیوار آجری پشت سرش، پاهایش را دراز کرده بود، سرش کج افتاده بود رو شانه راستش و... قرمزی رد خون را دیدم. نمی‌توانستم خوب بینم. رفتم جلوتر. خدا خدا می‌کردم اشتباه دیده باشم، ولی آن قفیه سیاه‌رنگی که دور سر پیچیده بود...

رسول هم رسید. خوب نگاه کرد و وقتی مطمئن شد غلام است، جیب کشید و چشم‌های وحشت‌زده‌اش را با دو دست پوشاند.

صورت رسول از درد و غصه مچاله شده بود. شاید خودم هم همین قیافه را داشتم. اصلاً هیچ چیزی نمی‌فهمیدم. دلم داشت از غصه می‌ترکید که یکدفعه احساس کردم چشم‌های غلام باز شد. تند رفتم جلو که سرش را بالا آورد. خون، شانه راستش را رد انداخته بود و آمده بود پایین تا روی پهلوش.

از خوش‌حالی دلم می‌خواست داد بکشم. همین‌طور مثل دیوانه‌ها ایستاده بودم و نگاهش می‌کردم که رسول، زودتر از من، نشست کنار دستش: «خوبی تو؟!»

غلام که از زور درد صورتش را مچاله کرده بود، با قلدری گفت: «بله که خوبم!»

بعد، از پوزه کوچه سرک کشید و گفت: «آن پدر سوخته که قد کوتاهی دارد... همان که دستمال سفید دستش گرفته و تسلیم شده. برش دار بیاورش این‌جا، طوری تیراندازی یادش بدهم که کیف کند!»

اصلاً هم شوخی نمی‌کرد. می‌خواست به یارو که آن‌جوری دخلش را آورده بود و یک خال خوشگل نشاندۀ بود رو شانۀش، تیراندازی یاد بدهد!

وقتی می‌گویم یک فرشته‌ای هست که مواظب بچه‌هاست، هی باور نکن...

به من می‌گفت! یکی از امداد‌گراها، فوری پیراهنش را قیچی کرد و بنا کرد به زخم‌بندی. وسط کار، انگار روی زخم فشار آورد که غلام زد تخت سینه‌اش و با درد ضجه زد: «آهای یاردان‌قلی، چه کار می‌کنی آخه...»

طرف دست و پای خودش را جمع کرد و صد بار گفت ببخشید، ولی مگر غلام ول کن بود. آن‌قدر گفت و غر زد که بالاخره امداد‌گروه به صدا درآمد: «ببین برادر من، زخم تو را دکتر نباید پانسمان کند، تو فقط و فقط احتیاج به دام‌پزشک داری!»

یکدفعه غلام چنان قاطی کرد که مسلمان نشنود، کافر نبیند. من یکی که نماندم باقی ماجرا را تماشا کنم. وقتی صدای درگیری و جنگ از جلو بلند شد، فرمانده دوید. من هم پشت سرش دویدم. فقط یک لحظه که برگشتم و نگاه دوباره به عقب انداختم، دیدم که دزدشاه‌اش را از کوله در آورده و پوشیده، تفنگ دست گرفته و دنبال ما می‌دود. روی شانه چپش، اول یک لکه کوچولوی سرخ بود که یواش یواش داشت بزرگ‌تر می‌شد...

بیشتر بخوانیم

تا به آفتاب

هدف نویسنده از نگارش این کتاب افزایش شناخت بهتر و عمیق‌تر نوجوانان درباره جزئیات حادثه کربلا و آشنایی با برخی از یاران با وفای امام حسین (ع) و الگوبرداری از شخصیت آن بزرگواران بوده است. در این کتاب به معرفی «نافع بن هلال بجلی» که یکی از یاران مدیق و باوفای امام حسین (ع) است، می‌پردازد.

- نویسنده: ابراهیم حسن‌بیگی
- ناشر: انتشارات مدرسه
- سال نشر: چاپ اول، ۱۳۹۲
- تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۰۰۳۲۴





ستاره‌ها هم می‌میرند!



ستاره‌ها

کره‌های عظیمی از گازهای آتشین هستند. علت درخشندگی آن‌ها انرژی زیادی است که آزاد می‌کنند. هر ستاره، علاوه بر نورافشانی، امواج گرمایی، رادیویی و دیگر انواع تابش‌ها را هم ساطع می‌کند.

در آسمان نقطه‌های نورانی زیادی دیده می‌شوند. بیشتر این نقطه‌ها ستاره هستند. ستاره‌ها از انتهای آسمان به ما چشمک می‌زنند. خیلی از آن‌ها آن قدر دور هستند که نورشان بعد از میلیارد‌ها سال به چشم ما می‌رسد. بعضی از آن‌ها هم شاید دیگر زنده نباشند.

زندگی همه ستاره‌ها به یک شکل شروع می‌شود؛ از توده‌ای از غبار و گاز به نام «سحابی». هر سحابی پرورشگاهی است که میلیون‌ها ستاره در آن متولد می‌شوند. تولد ستاره از زمانی آغاز می‌شود که بخشی از سحابی بر اثر نیروی جاذبه درونی خودش در هم می‌پیچد و مانند گردابی بسیار بزرگ شروع به چرخیدن می‌کند. در این حالت، دما در مرکز آن می‌افزایش می‌یابد که اتم‌ها شروع به هم‌جوشی هسته‌ای می‌کنند. یعنی هسته‌های اتم‌ها با آن قدر افزایش می‌یابند و انرژی فوق‌العاده‌ای آزاد می‌کنند. انرژی حاصل از هم‌جوشی هسته‌ای در هم ترکیب می‌شوند و انرژی فوق‌تر از انفجار یک بمب اتمی است. با این حال، ستاره منفجر نمی‌شود، هر ثانیه، میلیارد‌ها بار قوی‌تر از انفجار یک بمب اتمی وجود دارد و انرژی هم‌جوشی هسته‌ای تعادل چون بین نیروی جاذبه‌ای که در لایه بیرونی ستاره وجود دارد و انرژی هم‌جوشی هسته‌ای تعادل برقرار می‌شود.

همه ستاره‌ها هم‌رنگ نیستند. رنگ ستاره‌ها به دمای سطح آن‌ها و همین‌طور به مواد تشکیل دهنده و سنشان بستگی دارد. داغ‌ترین ستاره‌ها به رنگ آبی و خنک‌ترین آن‌ها به رنگ قرمز دیده می‌شوند. خورشید با دمای ۵۵۰۰ درجه سانتی‌گراد، به رنگ زرد دیده می‌شود.

ستاره‌ها

به طور منظم و یکنواخت در فضا پراکنده نیستند، بلکه در گروه‌هایی به نام «خوشه‌های ستاره‌ای» در کنار هم قرار گرفته‌اند و کهکشان‌هایی را تشکیل می‌دهند که در فضای بیکران پراکنده شده‌اند. وقتی تعداد زیادی از ستاره‌ها هم‌زمان و از یک غبار و گاز فضایی تشکیل شوند، یک خوشه ستاره‌ای به وجود می‌آید. این ستاره‌ها با جاذبه گرانشی به هم پیوسته هستند.



رنگ دما ستاره

بیش از ۲۸۰۰۰	
۲۸۰۰۰	
۷۵۰۰	
۶۰۰۰	
۵۰۰۰	
۳۵۰۰	
کمتر از ۳۵۰۰	

مرگ ستاره‌ها

خورشید یکی از میلیاردها ستاره کَهکشان راه شیری است. این ستاره در مرکز منظومه شمسی قرار دارد.

• قطر آن ۱۰۹ برابر قطر زمین و جرم آن ۳۳۰ هزار برابر جرم زمین است. دمای مرکز خورشید به ۱۵ میلیون درجه سانتی گراد می‌رسد.

• در مرکز خورشید، مثل بقیه ستاره‌ها، هم‌جوشی هسته‌ای روی می‌دهد. انرژی حاصل از آن به سمت بیرون می‌تابد و موجب درخشندگی خورشید می‌شود.

• از عمر خورشید تاکنون حدود پنج میلیارد سال سپری شده است. خورشید پنج میلیارد سال دیگر هم انرژی برای سوختن دارد. بعد از آن، مانند سایر ستاره‌های کوچک، به غولی سرخ و در نهایت به یک کوتوله سفید تبدیل خواهد شد. سرانجام این کوتوله سفید هم خنک‌تر می‌شود و به یک کوتوله سیاه تبدیل خواهد شد.

• حدود هشت دقیقه طول می‌کشد تا نور خورشید به زمین برسد.

ستاره‌ها تا میلیاردها سال به طور یکنواخت می‌سوزند، زیرا بین انرژی حاصل از هم‌جوشی هسته‌ای و نیروی جاذبه‌ای که توده‌های گاز را به درون ستاره می‌کشد، تعادل برقرار است. ولی سوخت هر ستاره روزی به پایان می‌رسد و این تعادل از بین می‌رود. زمانی که ستاره‌ای به بالاترین میزان درخشش خود برسد، زمان مرگ آن است.

وقتی سوخت هسته‌ای یک ستاره کوچک تمام می‌شود، ستاره بزرگ و حجیم می‌شود و به ده‌ها برابر مقدار اولیه‌اش می‌رسد. حالا دیگر او یک «غول سرخ» است. رنگ سرخ آن به دلیل سرد شدن لایه‌های خارجی‌اش است. هنگامی که گازهای داغ لایه‌های خارجی ستاره از آن جدا و در فضا پراکنده شوند، ستاره‌ای کوچک به نام «کوتوله سفید» باقی می‌ماند. کوتوله سفید از ماده‌ای بسیار چگال و سنگین تشکیل شده است. اگر تکه‌ای از آن به اندازه یک حبه قند را روی زمین بگذاریم، آن‌قدر سنگین است که زمین را سوراخ و از آن عبور می‌کند. هسته کوتوله سفید از کربن بسیار متراکم تشکیل شده است. یعنی هر کوتوله سفید الماسی کیهانی به قطر هزاران کیلومتر است. کوتوله سفید عمر زیادی ندارد، به سرعت نور خود را از دست می‌دهد و به «کوتوله سیاه» تبدیل می‌شود که دیدن آن ممکن نیست.



ستاره‌های غول پیکر خیلی زود به پایان عمر خود می‌رسند و با مرگی ترسناک از بین می‌روند. در پایان زندگی این ستاره‌ها، هم‌جوشی هسته‌ای ناگهان به پایان می‌رسد. نیروی جاذبه لایه‌های ستاره را متلاشی می‌کند، انفجار سهمگینی رخ می‌دهد و ابری از گاز و غبار ستاره‌ای در فضا پخش می‌شود. این پدیده «ابر نواختر» نام دارد. پس از این انفجار، لاشه ستاره باقی می‌ماند؛ یک هسته چرخان و کوچک به قطر ۳۰ کیلومتر که «ستاره نوترونی» نام دارد. ستاره نوترونی بسیار سنگین است. تنها یک تکه کوچک از آن، به اندازه یک حبه قند، به سنگینی نیمی از اتومبیل‌های روی زمین است. ستاره‌های نوترونی پرتوهایی از انرژی به شکل امواج رادیویی منتشر می‌کنند. اگر این پرتوها به سرعت از کره زمین عبور کنند، از دید ما به صورت ضربان‌هایی از انرژی مشاهده می‌شوند. به همین دلیل، این ستاره‌ها به «تپ اختر» معروف‌اند.

بزرگ‌ترین

ستاره‌های جهان بعد از انفجار به «سیاه چاله» تبدیل می‌شوند. وقتی هسته ستاره‌ای فرو می‌ریزد، نیروی جاذبه بسیار قدرتمندی پیدا می‌کند. مقدار این جاذبه آن‌قدر زیاد است که حتی نور هم نمی‌تواند از آن بگریزد.



بیشتر بخوانیم

اطلس پایه ستاره‌شناسی

کتاب حاضر این فرصت را به خوانندگان خود می‌دهد تا با کیهان، منشأ آن، تحولاتش و خصوصیات اجرام آسمانی گوناگون بیشتر آشنا شوند. همچنین منبع مناسبی برای دستیابی به شگفتی‌های آسمان، با همه اسرار و قوانین به ظاهر ثابت و رویدادهای غیر منتظره بی‌پایانش به شمار می‌رود.

- نویسنده: خوسه تولا
- مترجم: زینب عدالتجو
- ناشر: انتشارات تیمورزاده، نشر طبیب
- سال نشر: ۱۳۹۴
- تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۰۹۰۹۰

برخی از ستاره‌ها پی در پی منبسط و منقبض می‌شوند و نور آن‌ها تغییر می‌کند. این‌ها به «ستاره‌های متغیر» معروف هستند. بعضی وقت‌ها ستاره‌ای یکباره ده هزار برابر روشن‌تر از قبل می‌درخشد. این پدیده زمانی رخ می‌دهد که ستاره‌ای گاز ستاره دیگر را به درون خود می‌کشد. این گاز مازاد در ستاره انباشته شده و با نور زیادی منفجر می‌شود. در این حالت، ستاره به یک «نواختر» تبدیل می‌شود.

فاصله بین ستاره‌ها بر حسب واحدی به نام «سال نوری» اندازه‌گیری می‌شود. هر سال نوری مسافتی است که نور در مدت یک سال طی می‌کند و تقریباً معادل ده میلیون میلیون کیلومتر است.

پادشاهی بود در سرزمینی بزرگ و آباد. در این سرزمین مردم به آسودگی و راحتی زندگی می کردند و از پادشاهشان راضی بودند. سن و سالی از پادشاه گذشته بود، اما او هنوز ازدواج نکرده بود و به فکر جانشینی برای خود نبود. سرزمین پادشاه در امن و امان بود، اما هر چند وقت یک بار اتفاق عجیبی در شهر می افتاد. سلمانی های شهر یکی یکی ناپدید می شدند و دیگر اثری از آن ها دیده نمی شد. هیچ کس نمی دانست سلمانی ها برای آخرین بار، به صورت پنهانی، به کاخ احضار و بعد ناپدید می شوند. یک روز وزیر، قاصد جوانی را که تازه به قصر آمده بود، پنهانی، پی سلمانی راهی شهر کرد. قاصد دور تا دور شهر را گشت و سلمانی پیدا نکرد. سلمانی ها قبلاً مرده بودند و از ترس این طلسم عجیب، که سلمانی ها را به کام مرگ می برد، دیگر کسی اجازه نمی داد پسرش حرفه سلمانی یاد بگیرد. قاصد دست خالی به قصر برگشت. وزیر، قاصد را راهی شهر همسایه کرد. قاصد بعد از مدتی جست و جو توانست سلمانی جوانی پیدا کند. سلمانی جوان به طمع اینکه با سکه های پادشاه به نان و نوایی خواهد رسید، همراه قاصد شد. سلمانی همراه وزیر به خدمت شاه رسید. تالار قصر خالی بود و فقط شاه و وزیر و سلمانی آنجا بودند. سلمانی از نبود نگهبانان در تالار تعجب کرده بود.

●●● معصومه میرابوطالبی

●●● تصویر گر: میثم موسوی

افسانه ای از آذربایجان

راز پادشاه

شاه به وزیر دستور داد در تالار را هم ببندد. بعد تاجش را برداشت و به سلمانی گفت: کارت را شروع کن.

سلمانی شروع کرد به شانه زدن موهای شاه تا آن را اصلاح کند که یکدفعه شانه به چیزی گیر کرد و او شاخی را دید که درست وسط ملاج شاه بود.

شاه از او خواست کارش را ادامه بدهد. سلمانی اصلاح موی سر شاه را تمام کرد و شاه دوباره تاج بر سر نهاد.

به دستور شاه، یک نگهبان برای سلمانی یک سینی بزرگ پر از غذا آورد. شاه دستور داد سلمانی در حضور او غذا را بخورد.

سلمانی که فهمیده بود با خوردن این غذا خواهد مرد، به پای شاه افتاد و التماس کرد او را نکشد.

اما شاه نمی‌خواست رازش برملا شود.

سلمانی برای شاه از مادر پیرش گفت که تنه‌است و از او خواست به مادر پیرش رحم کند.

شاه به تازگی

مادرش را از

دست داده

بود و همین،

دل او را نرم

کرد و سلمانی

را نکشت، اما

از او قول گرفت

راز شاه را به

کسی نگوید و گفت:

«اگر راز ما را برملا کنی،

تو و تمام مردم ولایت را در جا

خواهم کشت.»

سلمانی قول داد و به جان مادرش قسم خورد.

شاه سلمانی را رها کرد و او به ولایتش برگشت. اما راز شاه بر دلش سنگینی می‌کرد.

مدتی گذشته بود و سلمانی از فشار راز بی‌خوابی گرفته بود. شب‌ها نمی‌توانست بخوابد. بلند می‌شد و توی کوچه‌ها می‌گشت.

هر چه زمان می‌گذشت، سلمانی مریض و مریض‌تر می‌شد.

تا اینکه یک شب که از ده دور شده بود رسید بالای سر چاهی.

هیچ کس آن دور و بر نبود. سلمانی سرش را کرد توی چاه و فریاد زد: «شاه شاخ دارد. شاه شاخ دارد.»

سلمانی آن قدر فریاد زد تا دلش آرام گرفت. بعد به ده برگشت. شب بعد هم سلمانی به جای پرسه‌های شبانه بر سر چاه رفت و باز فریاد زد: «شاه شاخ دارد. شاه شاخ دارد.»

چند بار که به این ترتیب بالای سر چاه رفت و فریاد زد، حالش بهتر شد. و بعد از هفت روز دیگر بالای سر چاه نرفت.

مدتی بعد، از چاه نی‌هایی رویدند. چوپانی که از نزدیکی چاه می‌گذشت، نی‌ها را دید. آن‌ها را کند و با خود برد. او برای چوپان‌های زیادی نی ساخت. چوپان در اولین نی که دمید، این صدا از نی بلند شد: شاه شاخ دارد. و به جای نوای نی، مدام همین جمله تکرار می‌شد: شاه شاخ دارد. شاه شاخ دارد.

نی‌ها دست به دست چرخیدند و در سرتاسر سرزمین پخش شدند. حکایت نی‌ها و صدایشان به گوش شاه هم رسید. پادشاه خیلی عصبانی شده بود. کسی جز سلمانی راز او را نمی‌دانست. سریع فرستاد پی سلمانی. سلمانی را کت بسته انداختند جلوی شاه. شاه گفت: «مردک، من تو را به خاطر مادرت بخشیدم، تو راز من را برملا می‌کنی؟» اما سلمانی قسم خورد که راز را به کسی نگفته است. وزیر که جاسوسانی در ده گذاشته بود و در تمام مدت سلمانی را زیر نظر داشتند، به شاه گفتند: «سلمانی به کسی چیزی نگفته.»

شاه سرگردان و حیران بود. وزیر، سلمانی را مرخص کرد. اما راز شاه همه جا پخش شده بود و همه فهمیده بودند طلسمی که سلمانی‌ها را می‌کشت، چه بود و چرا شاه ازدواج نمی‌کرد و هیچ جانشینی نداشت. شاه دیگر جرئت نداشت از کاخ بیرون بیاید. وزیر برای او راه چاره ای پیدا کرد. شاه به بهانه ازدواج با دختر پادشاه همسایه، از شهر خارج شد و راهی سفر گردید. و هیچ گاه نه ازدواج کرد و نه به سرزمین خود برگشت.

علی اصغر جعفریان
تصویر گر: مجید صابری نژاد

بمب خوشه‌ای



اردوگاه نظامی اطراف شهر اهواز در منطقهٔ پارک جنگلی، با پوشش گیاهی درختان گز و درختان خیلی فشرده قرار گرفته است. منطقه تپه ماهوری مانند است. سنگرها و چادرهای نیروهای نظامی به طور پراکنده و با پوشش‌های استتار شده به چشم می‌خورند.

ناگهان صدای آژیر خطر حملهٔ هوایی به گوش می‌رسد.



ضد هوایی‌ها شروع به غرش می‌کنند. باران گلوله از زمین به هوا می‌رود.



* توضیح: بمب خوشه‌ای محفظه‌ای است بزرگ که زیرش درجه دارد. داخل محفظه صدها بمب کوچک وجود دارد. محفظه در هوا باز می‌شود و بمب‌ها در وسعت زیادی به اندازهٔ یک زمین فوتبال پخش می‌شوند.

ناصر ناصر، اکبر!
اکبر اکبر!
چشم با سرعت براتون می‌فرستم



از دور موتور تریل با دو سر نشین به سنگرها نزدیک می‌شود.

آره چندتا شو خودم دیدم. به گردان تخریب بی‌سیم می‌زنیم. تخریبچی درخواست می‌کنیم.



فرمانده، منطقه خیلی خطرناک شده، همه جا پر از بمب خوشه‌ای عمل نکرده است؛ بالای شاخه‌ها، روی زمین.

آره، فکر خوبی.



هوایماها رفتند. بچه‌ها از سنگر بیایید بیرون. اما مواظب باشید همه جا پر از بمب‌های خوشه‌ای است.

آره انگار درخت بمب خوشه‌ایه!

بمب‌های خوشه‌ای را ببین چقدر زیادند. روی درخت‌ها پرنده.



برادر پازوکی، یکی از ماهرترین تخریبچی‌ها را براتون آوردم. برادر موسوی تخصصش خنثا کردن بمب خوشه‌ای است.



والا چی‌بگم! باید کارش رو ببینیم!

واقعاً این پسر بچه می‌تونه بمب‌های خطرناک خوشه‌ای را خنثا کنه؟ به قیافش نمی‌خوره!



دمت گرم عجب گیل‌هایی برامون چیدی‌ها!



عجب پسر شجاعیه اصلاً ترس برایش معنا نداره.

آره انگار از شاخه درخت جای بمب خوشه‌ای داره گیل‌اس می‌چینه؛ خیلی خونسرده!



پایان

× توضیح: این خاطره مربوط است به بمباران هوایماهای عراقی در سال ۱۳۶۵، در اطراف شهر اهواز.

نه سبز بلکه زرد

پای درخت بید
شد آب آینه
یک برگ عکس خود
در آب برکه دید

نه سبز بلکه زرد
رنگ از رُخش پرید
یعنی که رفتنی ست؟
اکنون
او ماند و یک سؤال:
این روزها چرا
یک بار لااقل
تقویم را ندید

علی اصغر نصرتی

دوباره مهر

معلم عزیز من سلام!
دوباره مهر آمد و سلام نو
کتاب‌های تازه قشنگ
مداد و دفتر و کلام نو

بگیر دست کوچک مرا
ببر مرا به باغ آرزو
مسیر سبز را نشان بده
کمی برایم از خدا بگو

دوباره درس زندگی بده
کلاس را پر از ترانه کن
درخت کوچک دل مرا
بهار من! پر از جوانه کن

به من بگو چطور می‌شود
شبیه آسمان بزرگ بود
چطور می‌شود شبیه گل
غزل برای زندگی سرود

منیره هاشمی

مشق رودخانه

ماه گفت:
«مشق رودخانه را
روی دفتر زمین
هیچ وقت خوانده‌ای؟»
خاک گفت:
«مشق رودخانه رفتن است
آب دادن است
همچنان که مشق کوه
واژه واژه بین سطرهای دشت
ایستادن است.»
ماه گفت:
«مثل من بیا
مشق رودخانه را
از هوا ببین
حرف مشق چشم
لفظ لفظ مشق دست را جدا ببین
کاش با تو بودم ای امام اشک‌ها!»
خاک گفت:
«مشق آب روشنایی است.»
بعد، بُغض ماه را شعر کرد و گفت
رودخانه مشق کودکان کربلایی است.

معصومه مرادی

قدر یکدیگر

بیا تا قدر یکدیگر بدانیم
که تا ناگه ز یکدیگر نمائیم

چو مومن آینه مومن یقین شد
چرا با آینه ما رو گرانییم؟

کریمان جان فدای دوست کردند
سگی بگذار، ما هم مردمانیم

غرض‌ها تیره دارد دوستی را
غرض‌ها را چرا از دل نرانیم؟

گهی خوشدل شوی از من که میرم
چرا مرده‌پرست و خصم جانیم؟

چو بعد مرگ‌خواهی آشتی کرد
همه عمر از غمت در امتحانیم

کنون پندار مُردَم، آشتی کن
که در تسلیم، ما چون مردگانیم

چو بر گورم بخواهی بوسه‌دادن
رُخَم را بوسه ده، کاکون همانیم

خَمَش کن مرده‌وار ای دل، ازیرا
به هستی مُتهم ما زین زبانیم

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی

شاعر قرن هفتم هجری

تولد: شهر بلخ

درگذشت: شهر قونیه

زنگ شعر

یک صبح در پاییز
پاییز شوق‌انگیز
یک‌دست با هم کوچه‌ها
پوشیده‌اند از برگ
روپوش‌هایی زرد
و آسمان

یک تخته پهن‌آور نیلی
امروز، روز اول این سال تحصیلی
بر تخته یک شعر سپید از ابر
اما ... معلم کو؟

من دفتر چل برگ بردارم برای شعر یا صد برگ؟
بادی که پاسخ‌گوست
هو هو

پاییز آرام از درختانش برای من هزاران برگ می‌ریزد.

بهاره سلمانی

بیشتر بخوانیم

در کوچه‌های شعر

در این کتاب گزیده‌ای از اشعار بزرگان دیروز و امروز ادب فارسی گردآوری شده است که در ۵ بخش شامل اشعاری از شاعران کلاسیک، معاصر و شاعران دیگر نقاط جهان و شاعران نوجوان تنظیم شده است. که هدف آشنایی بیشتر نوجوانان با بخشی از ادبیات غنی ایران زمین و جهان است.

- به کوشش: افسانه شعبان‌نژاد
- ناشر: انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
- سال نشر: چاپ اول ۱۳۹۲
- تلفن: ۰۲۱-۸۸۹۶۴۱۱۵



سوره‌های مُحَرَّرَات

بعضی سوره‌های قرآن به نام‌های پیامبران هستند: مثل سوره یونس (ع)، سوره هود (ع)، سوره یوسف (ع)، سوره ابراهیم (ع) و سوره محمد (ص). برخی هم نام مکان هستند؛ مثل سوره اعراف، سوره کهف، سوره روم و سوره سبأ. تعدادی از سوره‌ها هم نام ستاره، ماه، شب و روز هستند؛ سوره نجم، سوره قمر، سوره لیل و سوره ضحی. سوره‌هایی هم به نام حیوانات نام‌گذاری شده‌اند؛ سوره بقره، سوره نحل، سوره نمل، سوره عنکبوت و سوره فیل که از این دسته‌اند.

هر یک از سوره‌های قرآن کریم را پیامبر اکرم (ص) نام‌گذاری کرده است. این نام‌گذاری‌ها با محتوای آیات داخل هر سوره ارتباط مستقیم دارند و به تناسب آیات انتخاب شده‌اند.



البته برخی از سوره‌های قرآن بیش از یک نام دارند؛ مثل سوره فاتحه‌الکتاب که «حمد» یا «سبع المثانی» نیز نامیده شده است. یا نام دیگر سوره دهر هم «انسان» است. همچنین، سوره «مسد» که «تبت» هم نامیده می‌شود.

پدر و مادر

در قرآن کریم فرمان‌های بسیار مهم خداوند بزرگ به بشر آمده است. مثلاً خداوند در آیات گوناگون به احترام و توجه به پدر و مادر توصیه فراوان کرده است که مبدا از روی غفلت و بی‌توجهی به آن‌ها بی‌احترامی شود. خداوند به اندازه‌ای نیکی و احسان به پدر و مادر را مهم دانسته است که در چهار آیه قرآن، بدون درنگ بعد از توحید - که جز و اصول دین مسلمانان است - به احترام گذاشتن به پدر و مادر تأکید ورزیده است. برای مثال، در آیه ۸۳ سوره مبارکه بقره می‌فرماید: «فقط خدا را پرستش کنید و به پدر و مادر خود نیکی نمایید.» یا در سوره مبارکه نساء و در آیه ۳۶ فرموده است: «فقط خدا را بندگی کنید و هیچ‌گاه برای او شریک قرار ندهید و به پدر و مادر احسان نمایید.» در آیه ۱۵۱ سوره انعام نیز چنین می‌فرماید: «به خدا شرک نورزید و به پدر و مادر نیکی نمایید» و در آیه ۲۳ سوره مبارکه اسراء فرمان می‌دهد: «پروردگار تو حکم می‌کند که جز او کسی را نپرستید و به پدر و مادر نیکی و احسان کنید.»

این همه سفارش برای چیست؟ برای اینکه احسان به پدر و مادر - بعد از توحید که واجب است - از واجبات محسوب می‌شود، همان‌طور که بدی به آن‌ها - بعد از شرک ورزیدن به خدا - از گناهان کبیره و بزرگ به حساب می‌آید (طباطبایی، المیزان، ج ۱: ۲۱۷).



«کتاب انزلناه اليك لتخرج
الناس من الظلمات الي النور»

(ابراهيم / آیه ۱)

قرآن کتابی است که ما بر تو
فرستادیم تا مردم را از تاریکی به
سوی نور بیرون بری.

قرآن مجید ۳۰ جزء دارد که
آن را به ۳۰ قسمت
تقسیم کرده است.

سوره کوثر داستان حضرت
زهرا (س) است که خیر
کثیر است و در سوره یوسف (ع)
داستان حضرت یوسف (ع)
بیان شده است. این داستان
فقط در این سوره آمده
است، برخلاف داستان
حضرت موسی (ع) در
سوره های بقره، اعراف، طه،
قصص، شعراء، نمل و تعدادی
دیگر از سوره های قرآن آمده
است.

اویس قرن

بلندترین سوره قرآن سوره مبارکه بقره است که
۲۸۶ آیه دارد و سوره کوثر با ۳ آیه
کوتاه ترین سوره قرآن است. آیا می دانید بلندترین آیه
قرآن در سوره مبارکه بقره قرار دارد و آیه
این سوره است و کوتاه ترین آیه قرآن آیه
سوره مبارکه الرحمن است! یعنی واژه «مدهامتان»: به
معنی (آن دو باغ) از شدت سرسبزی به سیاهی می مانند.

داستان اویس قرنی را که عاشق دیدار پیامبر (ص) بود شنیده اید؟ او به
شهر پیامبر (ص) وارد شد، ولی پیامبر (ص) در شهر حضور نداشت. اویس از یک
طرف عاشق دیدار پیامبر (ص) بود و از سوی دیگر توجه به فرمان مادر داشت که
گفته بود تا قبل از غروب آفتاب برگرد. بالاخره بین دیدار پیامبر (ص) و اجابت
فرمان مادر یکی را انتخاب کرد و آن توجه به سفارش مادر بود. وقتی نبی گرامی
اسلام به مدینه بازگشتند، فرمودند بوی اویس می آید!
به نظر شما، اینکه پیامبر بوی اویس را استشمام کرد، چیزی به جز پاداش گوش
دادن اویس به فرمان مادرش بود؟

پیامبران بزرگ الهی مثل حضرت ابراهیم (ع) و حضرت نوح (ع) برای پدر و مادرشان
دعا کرده اند. دعای حضرت ابراهیم: «پروردگارا در روزی که حساب بر پا شود، من
و پدر و مادرم و مؤمنان را ببخش و بیامرز» (ابراهیم / ۴۱). دعای حضرت نوح (ع): «
پروردگارا مرا و پدر و مادرم را و هر کس را که به خانه من پناه آورد و همچنین مردان
مؤمن و زنان مؤمن را ببخش و بیامرز و جز بر تباهی ستمکاران چیزی میفزای» (نوح
/ ۲۸). بالاخره سفارش تا آنجاست که در آیه ای از قرآن فرموده است: «اگر پدر و مادر
مشرك و کافر باشند، باز هم باید با آن ها به نیکی و احترام و ادب رفتار نمایی.»

قرآن از ریشه قرأ به معنی خواندنی
است. کتاب خدا ۱۱۱ سوره دارد
که هر سوره با بسم الله الرحمن
الرحیم شروع می شود و تا بسم الله
الرحمن الرحیم دیگر پایان می پذیرد.
به استثنای سوره توبه که با بسم الله
الرحمن الرحیم آغاز نمی شود.



مهر مهربان

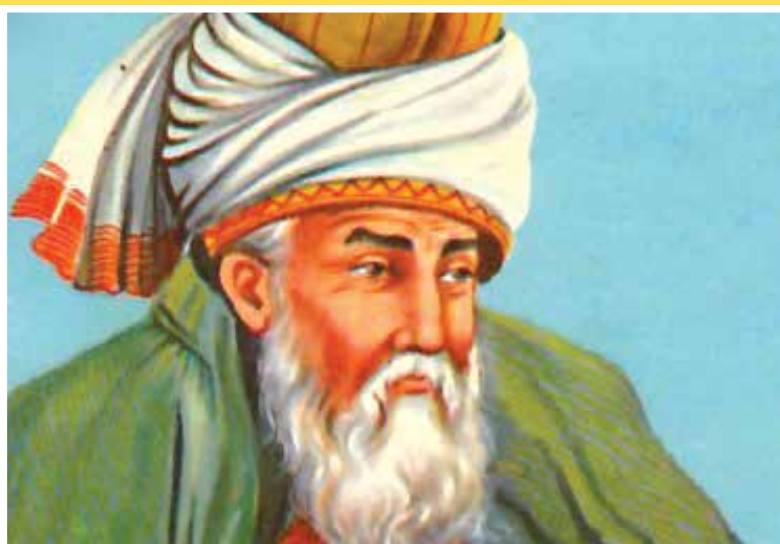
ياسمن رضايان

۷

روز آتش‌نشانی و ایمنی

امروز ۷ مهر ۱۳۵۹ هواپیمای دشمن پالایشگاه را بمباران کرد. در حالی که آتش‌نشان‌ها مشغول خاموش کردن آتش بودند، حمله‌ای دیگر اتفاق افتاد. امروز تعداد زیادی از آتش‌نشان‌ها شهید شدند. کاش جنگ زودتر تمام شود!

از سال ۱۳۷۹، در ایران، ۷ مهر روز آتش‌نشان اعلام شده است. هدف از این نامگذاری علاوه بر زنده نگه داشتن یاد فداکاری آتش‌نشانان سال ۵۹، ایجاد زمینه‌های مناسب برای ترویج ایمنی و پیشگیری از حوادث در سطح کشور است.



بزرگداشت مولوی

جلال‌الدین

۸

در حوض کرد و کتاب‌ها را بیرون آورد، بی‌آنکه خیس شده باشند...

مورخان از این ماجرا به عنوان داستانی مولوی با شمس تبریزی یاد می‌کنند. بعد از این ماجرا، مولوی دچار غوغایی درونی و مرید شمس می‌شود.

مجموعه غزلیاتی که مولوی برای شمس سروده است، به «دیوان شمس» معروف است.

روزی شمس تبریزی وارد مجلس درس مولوی شد. مولوی کنار حوضی نشسته بود و چند کتاب کنارش قرار داشت. شمس پرسید: «این کتاب‌ها چیست؟» مولوی گفت: «قیل و قال است.» شمس گفت: «تو با این‌ها چه کار داری؟» و بعد کتاب‌ها را برداشت و داخل حوض آب انداخت. مولوی دلخور شد و گفت: «چه کار کردی؟ بعضی از آن‌ها خیلی قدیمی بودند و دیگر پیدا نمی‌شوند.» شمس دست

روز بزرگداشت

حافظ شیرازی

۲۰

هشتم قمری به دنیا آمد. زمانی که خردسال بود، پدرش از دنیا رفت و او زیر سایه مادر، بزرگ شد. شمس‌الدین برای کسب روزی حلال به سختی کار می‌کرد و هم‌زمان در مجالس درس علما و بزرگان زمان خود حاضر می‌شد. او در جوانی قرآن را از بر کرد و از این رو به او لقب حافظ دادند.

دیوان اشعار حافظ شامل شعرهایی در قالب‌های متنوع است، اما شهرت حافظ به خاطر غزلیات عارفانه‌اش است.

شب یلدا بود که آقاجان برای تک‌تک افراد خانواده فال حافظ گرفت و غزل خواند. او می‌گوید، خانواده‌های ایرانی در این شب به دیوان اشعار حافظ تفأل می‌زنند و از خواجۀ شیرازی می‌خواهند نتیجه نیت‌شان را نشان دهد. آقاجان می‌گوید، در هر خانه‌ای کنار قرآن و نهج‌البلاغه یک دیوان حافظ هم هست و خواست خداست که بنده‌ای را این‌گونه عزیز می‌کند.

شمس‌الدین محمد، معروف به «لسان‌الغیب»، در قرن





آغاز سال ۱۴۳۸

هجری قمری

۱۲

بهار که می‌آید، حال و هوای قلبان عوض می‌شود، چرا که در پی تغییر فصل، سال هم تغییر می‌کند و آدم دچار ولوله‌ای گنگ در قلبش می‌شود. حالا پاییز هم با آمدنش سال را عوض می‌کند، سال جدید قمری در راه است. مبدأ سال قمری هجرت پیامبر(ص) از مکه به مدینه است. با اینکه این هجرت در ربیع الاول اتفاق افتاد، اما بنا بر دلایل متعدد، سال قمری با ماه محرم شروع می‌شود. براساس تقویم قمری، هر سال ۳۵۴ روز و ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه است.

ایران به عنوان کشوری مسلمان، در کنار تقویم شمسی، برای مراسم مذهبی از تقویم قمری استفاده می‌کند.

تاسوعا

و

عاشورای حسینی

۲۰

۲۱

حالا سال‌های زیادی از آن روز گذشته است. وقتی تاریخ را ورق می‌زنیم، غم کربلا تا قلب‌هایمان می‌رسد. ما تنها ماجرای حماسه کربلا را خوانده‌ایم و فرق داریم با کسانی که آن روز در آن حال و هوا بودند.

تاسوعا از کلمه «تاسع» به معنی «نُه» و عاشورا از کلمه «عاشر» به معنی «ده» گرفته شده است. پس از واقعه کربلا، این دو لغت به طور خاص و برای روز نهم و دهم ماه محرم به کار گرفته شدند. در این روز، امام حسین(ع) و یارانشان در جنگ با لشکر یزید شهید شدند و زنان و کودکان آن‌ها به اسارت برده شدند.

شهادت امام سجاد (ع)

۲۳

«سیاس و ستایش برای خداست؛ ستایشی برتر از همه ستایش‌ها. مانند برتری پروردگاران نسبت به تمام مخلوقات» (صحیفه سجاده).

امام سجاد (ع) به خاطر عبادت و سجده فراوان به این نام و نیز «زین العابدین» شناخته می‌شوند. ایشان در فضایل اخلاقی بیشتر از هر کسی به امام علی (ع) شباهت داشتند. امام سجاد (ع) در دورانی زندگی می‌کردند که سختی‌های زیادی کشیدند. ایشان شاهد جنایت‌های معاویه، کشتارهای دسته جمعی شیعیان، دشنام به امام علی (ع) در خطبه‌ها و قتل عام مسلمانان در مدینه توسط حکومت یزید بودند.

همچنین، حماسه کربلا و ماجرای اسارت خانواده شهدای کربلا را با چشم‌های خود دیدند.

ایشان در سال ۹۵ هجری و در سن ۵۷ سالگی، توسط عوامل دستگاه خلافت ولید به شهادت رسیدند.





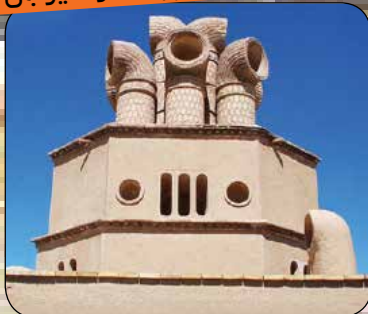
بادگیرهای زیبای ایران:

بادگیر سه طبقه و چهار طبقه
باغ صدری درتفت، یزد

بادگیر دو طبقه و چهار طبقه
خانه آقازاده در ابرکوه

بادگیر چپقی در سیرجان

بادگیرهای حفره‌ای
خانه بروجردی‌ها در کاشان



بادگیرها

●●● زهره کریمی
●●● عکاس جاوید خدمتی

اجداد کولرهای امروزی

بالای خانه‌ها و آب انبارها ساخته می‌شد و هوای بیرون را به داخل ساختمان هدایت می‌کرد تا خنکی نسبی به محل کار و سکونت مردمان آن روزگار بدهد.

شهر یزد را به نام شهر بادگیرها می‌شناسند، چون بیشترین و کامل‌ترین بادگیرها از نظر طراحی در این شهر کویری قرار دارند. برخی از خانه‌های سنتی در این شهر، بدون استفاده از هیچ منبع انرژی دیگری و فقط توسط جریان باد برج‌های بادگیرها، خنک می‌شدند.

یکی از بی‌نظیرترین و بلندترین بادگیرهای ایرانی، بادگیر باغ دولت آباد یزد است. این باغ در دورهٔ زندیه ساخته شده و بادگیر آن به صورت هشت ضلعی است. ارتفاع آن از سطح زمین ۳۳/۸۰ متر است و هشت ضلعی بودن آن باعث شده که باد از هر طرف و با سرعت و به راحتی به قسمت زیرین آن هدایت شود و پس از برخورد با حوضچه‌ای که در زیر بادگیر قرار دارد، محیط را خنک کند.

آیا تا به حال از خودتان سؤال کرده‌اید که نخستین کولرها چه وقت و کجا به وجود آمدند و چگونه کار می‌کردند؟

به طور کلی، کولرهای آبی در دنیا به نام کولرهای ایرانی شناخته می‌شوند. کارشناسان، بادگیرهای سنتی را که از چندین هزار سال قبل در کشورمان وجود داشته‌اند اجداد کولرهای امروزی می‌دانند. بادگیرها با شکل‌های متفاوت و هر کدام بر حسب ارتفاع و جهت باد در شهرهای مرکزی و جنوب ایران طراحی شده‌اند.

بادگیرها از نشانه‌های تمدن ایرانی هستند. دقیقاً مشخص نیست اولین بادگیر در کدام شهر ایران ساخته شده است، ولی سفرنامه‌نویسان بیشتر از بادگیرهای شهرهایی همچون کرمان، یزد، طبس و بوشهر نام برده‌اند. امروزه در بسیاری از کشورهای خاورمیانه (امارات و مصر) از آن‌ها تقلید شده است.

بادگیر برجکی است از جنس خشت، گل و چوب که بر

به‌طور کلی بادگیرها را به سه دسته تقسیم می‌کنند



بادگیرهای اردکانی

که یک‌طرفه و کم‌ارتفاع‌تر از سایر بادگیرها هستند و باد فقط از یک سمت آن‌ها وارد می‌شود.



بادگیرهای یزدی

که از سایر بادگیرها بزرگ‌ترند و به صورت چهار طرفه ساخته می‌شوند و ارتفاع بلندتری هم دارند.



بادگیرهای کرمانی

که ساده و تقریباً کوچک‌اند و چون دو طرفه ساخته می‌شوند به آن‌ها بادگیرهای دو قلو می‌گویند.

اما این بادگیرها مشکلاتی هم داشتند. به این صورت که مقداری گرد و غبار وارد فضای داخل می‌کردند. حشرات موذی و پرندگان نیز از راه مجرای آن‌ها وارد فضای داخلی می‌شدند. همچنین، در این نوع بادگیرها کنترل برای مقدار جریان هوا و میزان رطوبت وجود نداشت و هزینه بالای ساخت آن را هم می‌توان به آن اضافه کرد. به همین دلیل، بادگیرها به تدریج جای خود را به کولرهای آبی در مناطق مرکزی و کولرهای گازی در مناطق جنوبی کشور دادند.

●●● نازنین مشایخ

بوی خوش روشنائی

خدایا به من توانایی بده تا کسی را که به من بدی می کند به خوبی دعوت کنم.

(صحیفه سجادیه، برداشتی از فراز نهم دعا در مکارم الاخلاق)

تو در زندگی من نشانه های کوچکی گذاشته ای تا همیشه به یادت بیفتم؛ صبح تازه، پنجره های رو به آسمان، کتاب ها و خنده های بلند بچه ها در زنگ های تفریح و مسیر برگشت به خانه، و کوه ها و دشتهایی که مرا در خواب و بیداری صدا می زنند. من نام خودم را از تمام نشانه های کوچک تو شنیده ام. تو بی وقفه صدایم می زنی و من بی وقفه یادت می افتم.

آدم های خوب شبیه تو هستند. از خودشان خوشبختی های کوچک به جا می گذارند. با حرف هایشان، کارهایشان و با تصمیم ها و اعتقاداتشان مرا به یاد خوب بودن می اندازند. احساس می کنم در روحشان لبخند دمیده ای؛ لبخندی که امتداد خوشبختی است.

نشانه های تو را می شمارم. آن قدر زیادند که حسابشان از دستم خارج می شود. تو به اندازه تک تک تمام نعمت هایی که نمی توانم بشمارم، خوبی و من به اندازه تمام این

نعمت ها به خوبی تو نیاز دارم. پنجره خانه را باز کرده ام. عطر خوب مهربانی ات در هوا پیچیده است. گاهی فکر می کنم باید پنجره های قلبم همیشه باز باشد تا آفتاب به آن بتابد و قلبم روشن شود. باید از روزنه ای نور بیاید تا روحم از روشنائی سیراب شود.

پنجره های بسته درونم را تاریک می کنند و مرا از خوبی های بزرگ و کوچکی که اطرافم جاری هستند دور می کنند. از تو می خواهم به من نور بتابانی تا هیچ وقت تاریک نشوم. می خواهم یاد بدهی چطور خوبی هایم را به جا بگذارم تا روحی آبی داشته باشم. گاهی بیشتر از هر کسی، خودم نیاز دارم که خوبی کردن را یاد بگیرم.

هنوز هم مرا صدا می زنی. پنجره های قلبم بازند؛ رو به آفتاب؛ رو به نور و لبخند. چشم هایم را می بندم و نام تو را صدا می زنم. نور است که بر قلبم نازل می شود.

برندگان مسابقه

● **برندگان به قید قرعه عبارت اند از:**

- **معمای سن من:** آرمیتا پیروزمند، زهرا حسن زاده، مسعود غفورنیا، علی خزلی، معصومه قفقازچی
 - **معمای سبد میوه:** مریم مرادی، آیسون انتظار، سپیده داوری، روناک کشتیانیان
 - **معمای ماجراجو:** امیرحسین شجاع، امیرحسن کریمی، محمد ضرغامی، سید محمد جعفر طباطبائی
 - **معمای ساخت خانه:** پرستو خداپندهلو، کریم حقیقت، رضا موحدی، حدیث زمانی
- حسابی بهتون تبریک می گیم. منتظر تماس ما باشید.**
اسامی همه شرکت کننده های مسابقه های سال گذشته را در صفحه ۴۷ بخوانید.

● جواب مسابقه های رشد نوجوان شماره های ۵ تا ۸ سال قبل (۱۳۹۵-۱۳۹۴)

- جواب شماره ۵: جواب: من ۴۰ سال دارم و پسر ۱۰ سال.
 - جواب شماره ۶: ۱۲ عدد. از هر میوه سه عدد.
 - جواب شماره ۷: کاشف می تواند مسافت شش روزه را به یاری دو همراه به پایان برساند.
- سه مرد در حالی که هر کدام ذخیره آب و غذای چهار روز را حمل می کنند به راه می افتند. در پایان اولین روز یکی از همراهان جیره یک روز را به هر یک از دو مرد دیگر تحویل می دهد و خود به نقطه شروع سفر بر می گردد. در پایان روز بعد، همراه دوم جیره یک روز دیگر را به کاشف تحویل می دهد و خود نیز به نقطه آغاز بر می گردد. اکنون کاشف آب و غذای کافی در اختیار دارد و می تواند سفر چهار روزه باقیمانده را به تنهایی به پایان برساند.
- جواب شماره ۸: ۱۵ روز. $27 \times 5 = 135$ و $135 \div 9 = 15$

• زیر نظر علیرضا لبش
• تصویرگر، محمدرضا اکبری
• تصویرگر صفحات، مهدی صادقی

زندگی

شما مگه
نباید الان سر کلاس
درس باشید؟!

بچه هارو
آوردیم کف جامعه
تا آموزش ببینن!

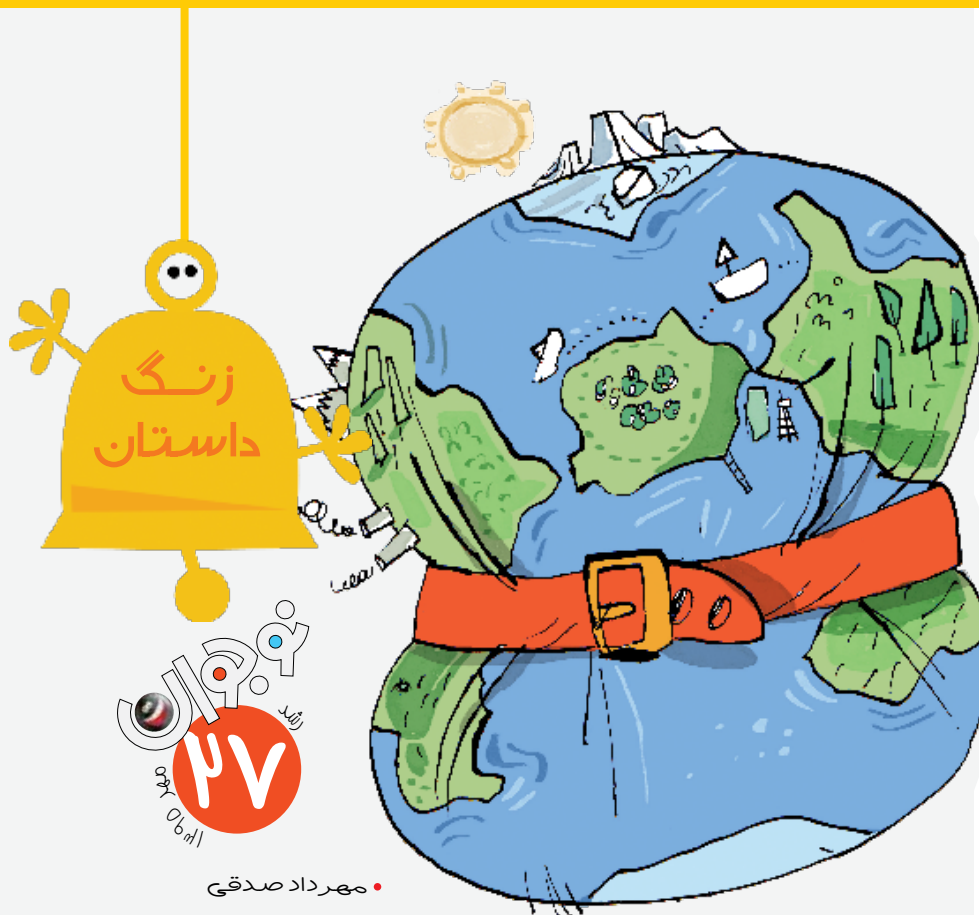


آموزش باید در محیط جامعه انجام شود.

اجتماع بر دزدان

• شرویت سلیمانی





کمر بند زمین

آقای معلم یک کمره جغرافیایی آورده بود سر کلاس و در حالی که که کلداری کره را می‌پرشاند، راجع به خط استوا توضیح می‌داد. میبید که کنارم نشسته بود، اصلاً به او توجه نمی‌کرد و مدام درباره کشورهای من که دوست دارد در آینده ببیند، خیال‌باخی می‌کرد و یواشکی در گوش من حرف می‌زد. آقای معلم گفت:

«خط استوا خطی است فرضی که مانند کمر بندی دور زمین را گرفته است.»

و این «کمر بندی فرضی» را چند بار تکرار کرد و موقعیت آن را نشان داد تا همه بفهمند. بعد هم وقتی ریز میبید می‌خواست نیست، از او پرسید: «آهای میبید، چرا گوش نمی‌کنی؟ بگو ببینم، خط استوا کیاست؟»

میبید که تا آن لحظه اصلاً می‌خواست به درس نیورد، یکدفعه با فورده کمی فکر کرد و به خودش فشار آورد تا حرف‌های آقا معلم و موقعیت خط استوا را به خاطر بیاورد. یکدفعه انگار که یادش آمده باشد، با صدای بلندی گفت: «اجازه آقا... نزدیکای کمر بندی!»

معلم به دانش آموز:

درس می‌پرسم امروز از شما
کوش کن، بعرش برده پاسخ به ما

پرسش یک: ناصرالدین شاه کیست؟

علت تیفیر آب داغ چیست؟

پرسش دو: پایتخت چین کیاست؟

قطب آیا روی خط استواست؟

پرسش سه: لایه ای در آسمان؟

پرسش چهار: پلی در اصفهان؟

پرسش پنجم: عطارد در کیاست؟

پرسش شش: کیست که سر به هواست؟

دانش آموز:

پاسخ یک: من نمی‌دانم که کیست!

بی فکر هستم، نمی‌دانم که چیست!

پاسخ دو: چین ندارد پایتخت!

استوا خط است، یا نوعی درخت؟!

پاسخ سه: احتمالاً نردبان!

پاسخ چهار: پل ستارخان!

پاسخ پنجم: چه نامش آشناست!

پاسخ شش: دانش آموز دوپاست!

معلم

غوب می‌دانم که می‌خواهی تو بیست

وقت اما نمره ای جز صفر نیست!





• سعید طلائی

انشای سرکاری



صبح یک روز نوبهاری بود
روزی از روزهای اول سال
بپه‌های کلاس هم بودند
شار و شگل و فرم و فوش‌مال

بپه‌ها دار می‌کشیدند و
یک نفر روی میز می‌کوبید
آمر از در معلم و پرسیر:
«چه شده بپه‌ها؟ همه فوبیر؟»

تا دو تا کوچه آن طرف‌تر هم
میخ و دار شما شنیده شده
از صداتان فروش همسایه
برق از کله‌اش پریده شده»

همه ساکت شدند چون دیوار
یک نفر گفت: «I am sorry»
بعد هم فند زرد معلم و گفت:
«زنگ انشاست باز انگاری»

لفظه‌ای که سکوت فرماید
حرف من را درست می‌شنوید
باز موضوع یاللی دارم:
دوست دارید که چه‌کاره شوید؟»

مسن از این طرف به آرامی
گفت من می‌شوم مهندس نفت
پدرم چون مهندس نفت است
به پدرجان فویش خواهم رفت»

آشپز می‌شوم در آینده
می‌فورم هر چه هست در دنیا»

گفت اما امیر: «من حتماً
می‌شوم یک معلم انشا
من که خود عاشق معلمی‌ام
نمره‌ام بیست می‌شود آقا؟»

گفت آقا: «همه به‌یز مهران
نمره‌شان بیست می‌شود بی‌شک»
زنگ خورد و همه به سمت حیاط
ممله بردند عینو و موشک

گفت مهران که می‌شوم بیلگر
پول بابا دوا می‌در است
گفت آقا معلم: «ای تنبل!
کار کردن نشانهٔ مرد است»

نادر از آن طرف اجازه گرفت
گفت: «ای کاش که شوم دکتر
هم شود جیب‌های من پر پول
هم شود مغز من پر از فسفر»

صابر از آخر کلاس پرید
گفت: «خیلی کرسنه‌ام آقا





موش پفکی

• مصطفی اراکی

فرکوشی سال هاست در همین کوهپایه‌های اطراف تنها زندگی می‌کند. او روزها به جالیزهای دور و برش می‌رود، کوله‌اش را از هویج پر می‌کند و به لانه‌اش برمی‌گردد؛ اما آن‌ها را مثل قبل نمی‌خورد، بلکه ذخیره می‌کند. ممتاً می‌پرسید چرا؟

داستان از این قرار است که چند ماه پیش، یک روز وقتی فرکوش از سر جالیز برمی‌گشت، موش عوضی سر راه او سبز شد و گفت: «شما فرکوش‌ها قصه ندارید مثل ما موش‌ها تنوع غذایی داشته باشید؟» بعد به او پیشنهاد کرد مدتی هویج‌هایش را با پفک نمکی عوض کند. یک مشت پفک هم به عنوان نمونه به او داد تا درباره‌اش فکر کند. فرکوش وقتی پفک‌ها را خورد، از مزه آن و از صدای خرپ خرپی که زیر دندان ایجاد می‌کرد، خوشش آمد. این شد که پیشنهاد موش را قبول کرد و هر روز در یک معامله، «پا یا پا» یا «تعامتی» در ازای دو کوله هویج، یک مشت پفک نمکی می‌گرفت و چیزی که او را خوشحال می‌کرد، این بود که موش عوضی هر هفته با فرم‌ها و طعم‌های تازه‌ای از پفک نمکی پیش او می‌آمد؛ یک بار پفک طرح کوهانی تند مزه می‌آورد، بار دیگر پفک فرسی و دفعه بعد پفک

فرطومی با طعم فردل و فرکوش با خوردن پفک‌ها روز به روز پفکی‌تر می‌شد؛ طوری که دیگر آن چابکی قبل را نداشت و چند بار نزدیک بود شکار لاک‌پشت‌ها بشود. موش عوضی کیف دهان شتر را به نام روغن مورچه به فرکوش فروخت تا به خودش بمالد و لاغر بشود که اثری نداشت. از آن گذشته، چون پفک نمکی در مر هویج ویتامین نداشت و از رسته هله هوله‌ها بود، فرکوش احساس کرد چشم‌هایش دارد به شدت ضعیف می‌شود. موش یک عینک طبی چینی ارزان را به نام عینک مارک دار به او فروخت، اما چون بینی او کوچک بود، عینک روی صورتش بند نمی‌شد. موش عوضی به او گفت فرپنگی را می‌شناسد که ده کوله هویج می‌گیرد، از گوش او می‌برد و به دماغش اضافه می‌کند و فرکوش برای این کار حالا حالاها باید هویج جمع کند، چون موش عوضی هر روز به او می‌گوید تعرفه جرمای دماغ افزایش یافته و به هویج بیشتری احتیاج است. کاش من زبان فرکوش‌ها را بلر بدم و به او می‌فهمانم که فرپنگ‌ها هویج نمی‌خورند.



یخچال خودنما



پدرم همیشه برای هر مشکل راه حل مناسبی پیدا می‌کند. من و برادرم قبل از این، یک ربع به یک ربع سری به یخچال می‌زدیم، در آن را باز می‌کردیم و با نگاهی به قفسه‌ها دوباره آن را می‌بستیم و سراغ کارمان می‌رفتیم. پدرم معتقد بود این سرک کشیدن‌های بیهوده، باعث هدر رفتن انرژی و کوتاه‌تر شدن عمر یخچال می‌شود. بنابراین، در فکر فرو رفت تا برای این مشکل راه حلی پیدا کند. وقتی از فکر بیرون آمد، فریاد زده «یافتم یافتم»، سپس برای مادرم توضیح داد که می‌توان یک دوربین مدار بسته در یخچال نصب کرد، طوری که متویات آن با یک مانیتور دیده بشود. اما وقتی پرس‌و‌پو کرد، دید این طرح اصلاً اقتصادی نیست و گران تمام می‌شود. این بود که دوباره در فکر فرو رفت تا راه حل دیگری پیدا کند. وقتی از فکر بیرون آمد، تصمیم گرفت یخچال را هوشمند سازی کند؛ به طوری که یک پیام رسان گویا، لحظه به لحظه وضعیت یخچال و تغییرات آن را اعلام کند تا ما فقط در صورت اعلام تغییرات مثبت، به آن سر بنزنیم. اما نمی‌دانم چرا پدرم خیلی زود از این کار منصرف شد.

گذشت و گذشت تا دیروز، وقتی به خانه رفتم، دیدم پدرم یک در شفاف شیشه‌ای به یخچال انداخته که پیزهای داخل آن بدون باز و بسته کردن در، کاملاً معلوم است. من از اول می‌دانستم پدرم بهترین راه حل را برای این مشکل پیدا می‌کند و نکته فیلی غالب اینها بود که امروز فهمیدم یک کارخانه یخچال سازی در ژاپن، همین ایده پدرم را (شفاف سازی در یخچال) روی یخچال‌هایش پیاده کرده است.



تخته سیاه



نمی‌دانم که امروز شما تخته سیاه را همان تخته سیاه صدا می‌زنید یا تخته سفید یا زبانم لال وایت برد! اما مطمئنم که شما از بدبختی‌های تخته سیاه چیز زیادی نمی‌دانید. زمانی که ما نویوان بودیم، معلم‌هایمان هیچ وقت اعصاب نداشتند. فکر می‌کنید به خاطر پی؟ بله، به خاطر همین تخته سیاه و شریک جرمش جناب کچ! یعنی بنده خدا معلم تا یک جمله روی تخته‌های سبزی که نمی‌دانیم چرا تخته سیاه صدایش می‌کردیم، می‌نوشت، می‌شد عینو اوس اصغر کچ‌کار! حالا از اینکه بعضی تخته‌ها مناطق خاص صعب‌النوشتن! داشتند و کچ‌ها همکاری نمی‌کردند و بعضی بچه‌های زبل به بهانه آوردن کچ از دفتر مدیر، ده دقیقه (که آن موقع فیلی بود) کلاس را می‌پیانند، بگذریم. علاوه بر معلم‌ها، ما دانش‌آموزان هم کم بدبختی نکشیدیم از دستش. مثلاً تخته پاک‌کن را غیس می‌کردیم و می‌افتادیم به جان تخته سیاه. تا موقعی که غیس بود تخته واقعاً سبز مثلاً سیاهمان کلی فوشگل می‌شد و ما هم هی توی دلمان قند آب می‌کردیم. اما پشیمانان روز بر نیند، بعد از فشک شدن، تخته می‌شد عینو وضعیت نمره‌های کارنامه‌مان؛ قاراشمیش و دل به هم زن!



لگدبال

• سروش فردوس

بابابزرگ من همیشه شاکی بود که چرا به این بچه‌ها یکی یک توپ نمی‌دهید که دنبال یک دانه توپ این همه -دور از جان- سگ‌رو نزنند! من هم هر وقت برایش توضیح می‌دادم که بابایان این یک نوع بازی است و هر کدام از این بچه‌ها باید توپ را توی گل بچه‌های روبه‌روی بزنند، تازه آن موقع مشکل دوتا می‌شد. چون بابابزرگ کیر می‌دارد که این‌ها که اصلاً گل دستشون نیست. گلشون کو؟! بگذریم. این انگلیسی‌های مرموز با توطئه‌هایشان یک عمر پدربزرگ‌های ما را سر کار گذاشته بودند و حالا با ورزشی که اختراع کرده‌اند، همه دنیا را. فوتبال ورزشی است که بیست و دو آدم کنده (یا کوپولو) می‌افتند دنبال یک توپ و صد هزار آدم سیل‌کلفت کلوبشان را برای آن ۲۲ نفر پاره می‌کنند و چند میلیون آدم با سیل و بی‌سیل، صم‌بکم زل می‌زنند به صفحه تلویزیون و چند میلیون کیلو تفرقه می‌شکنند و آمار سکنه‌های مملکت را بالا می‌برند! در واقع، اگر این ورزش برای آن ۲۲ نفر مفید باشد، برای کلوی آن صد هزار نفر و قلب و عروق آن چند میلیون نفر فیلی ضرر دارد.



برنامه ریزی درشت

با ورزش کردن می‌توانید بدن سالم‌تری داشته باشید. پس حتماً برای ورزش کردن برنامه‌ریزی کنید.

آقا اجازه! اتفاقاً با چند تا از بچه‌ها برای امروز برنامه‌ریزی کردیم، یک برنامه‌ریزی ورزشی!

آفرین! چه کار خوبی! خصوصاً برای شما خیلی مناسب است. البته غیر از ورزش، آدم باید مراقب تغذیه‌اش هم باشد و خوراکی‌های مناسب بخورد.

اتفاقاً کلی فکر کردیم و مناسب‌ترین خوراکی‌ها را برای برنامه‌ امروز در نظر گرفتیم.

من به داشتن شاگردهای خوبی مثل شما افتخار می‌کنم. از برنامه ورزشی و تغذیه‌ امروزتان عکس بگیرید و بیاورید تا بقیه هم یاد بگیرند.

یعنی من عاشق ورزش و تغذیه مناسبم.



وقتی

گردباد دریایی شکل می‌گیرد، هزاران ماهی را از درون آب مانند یک جاروبرقی غول پیکر می‌مکد و به هوا پرتاب می‌کند. این نوع گردبادها شبیه یک مخروط واژگون هستند و به «تنوره دریایی» معروف‌اند.

مجید عمیق • سام سلماسی

گردبادهایی

که در صحرا روی می‌دهند به «تنوره دیو» معروف هستند. در این نوع گردبادها صدها تن شن به هوا بلند می‌شود و خسارات سنگینی ایجاد می‌کند. یک گردباد صحرائی می‌تواند رنگ یک اتومبیل را در مدت سه چهار ثانیه به طور کامل از بدنه‌اش پاک کند.

ژرفترین گودال
اقیانوسی واقع در

اقیانوس آرام گودال ماریانا نام دارد که عمق آن یازده هزار متر است.

بعضی وقت‌ها قلّه

آتش‌فشانی به داخل آشیانه ماگمایی ریزش می‌کند و به دنبال آن دهانه‌ای بزرگ و غیر عادی تشکیل می‌شود که «کالدرا» نامیده می‌شود. ریزش باران، داخل کالدرا را از آب پر می‌کند و دریاچه‌ای بزرگ پدید می‌آید.

(۱) بالا آمدن سطح آب دریا

(۲) مواد مذاب یا ماگمایی که از آتش‌فشان به سطح زمین می‌رسند چه نام دارند؟

(۳) یکی از فلزات تشکیل دهنده هسته کره زمین

(۴) نوعی سنگ که از سرد شدن و تبلور ماگمای مذاب تشکیل می‌شود

(۵) نام لاتین کلمه سنگواره

(۶) نام سنگی که به نام سنگ چخماق هم معروف است

(۷) نام دیگر درجه سانتی‌گراد

(۸) طول‌ترین رود جهان

(۹) نام رشته‌کوهی واقع در غرب ایران

(۱۰) نام فارسی اقیانوس آتلانتیک

(۱۱) یکی از انواع کهکشان‌ها

(۱۲) برای توصیف شدت زمین لرزه از این مقیاس استفاده می‌کنند.

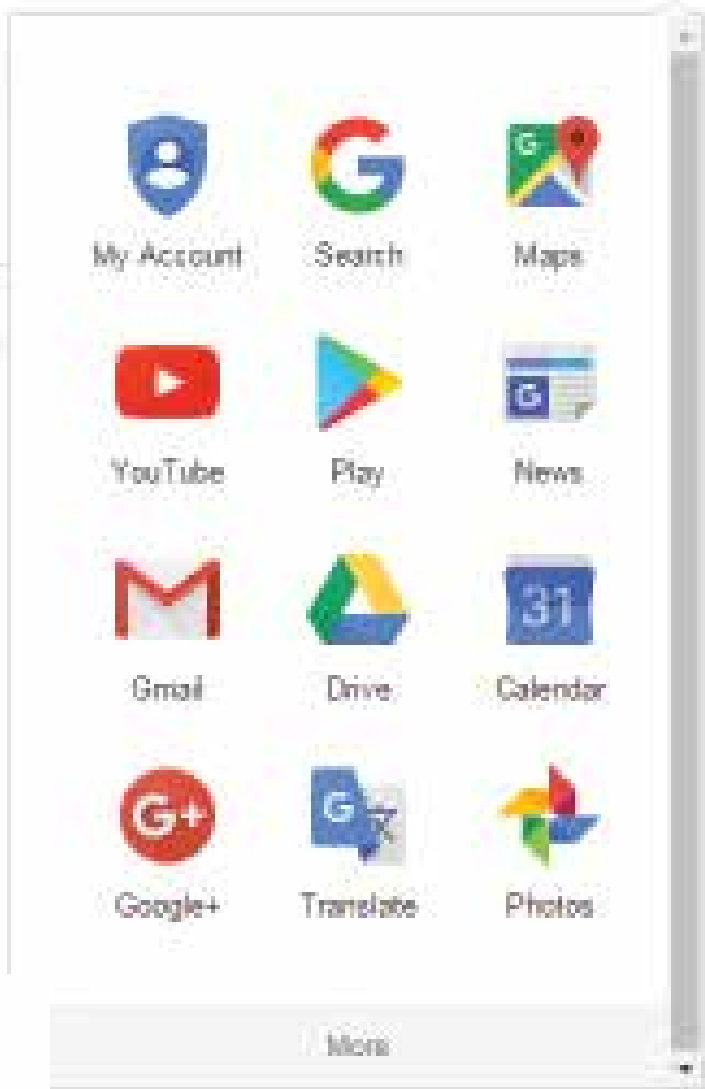
Google

گوگل شناسی

URL

مقدمه

صفحه جستجوی گوگل را که باز می کنید، تنها صفحه ای سفید با نواری برای جست و جو می بینید. همه می دانیم که گوگل از قوی ترین موتورهای جست و جوی اینترنتی جهان است. ولی در پشت این صفحه سفید، دنیای بزرگی از امکانات و سرویس های مفید و کاربردی وجود دارد. برای استفاده از این سرویس ها، تنها کافی است یک نام کاربری و رمز عبور در گوگل داشته باشید.



Google Map

با Google Map می توانید به نقشه ای کامل از زمین دسترسی داشته باشید. دسترسی به نقشه تمام شهرها و خیابان های دنیا با آدرس تمام مراکز مهم و ضروری و حتی سینماها و رستوران ها، فقط با نصب اپلیکیشن این سرویس در گوشی همراه امکان پذیر است. در Google Map امکان دیدن نقشه ها به چند طریق وجود دارد: نمای نقشه (Map View): نمایی مثل نقشه های معمولی روی کاغذ، نمای ماهواره ای (Satellite View): در این نما تصاویر ماهواره ای واقعی از تمام سطح زمین را می بینید؛ نمای زمین (Earth View): این نما هم تصاویر ماهواره ای را به صورت سه بعدی ارائه می دهد؛ نمای خیابان (Street View): این نما تنها در مکان هایی خاص قابل دسترسی است. به کمک آن می توان تصاویر سه بعدی خیابان ها را دید.



سین خندان

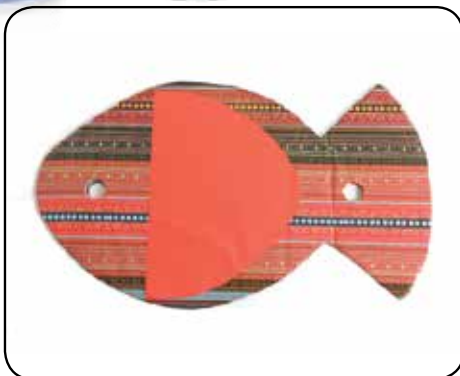
سلام دوستان
آیا فکر کرده‌اید چگونه می‌توانید از وسایل دور ریختنی برای ساختن اشیای مورد نیاز خود استفاده کنید. در این شماره می‌خواهیم با استفاده از مواد دور ریختنی مانند بطری آب یا نوشابه و مقوای کارتن، میزهای کوچک و فانتزی برای تزئین فضای شخصی خودمان بسازیم.

در ساخت این میز از مقوای کارتون برای سطح میز و بطری به عنوان پایه استفاده می‌شود. طرح میز خود را به دلخواه انتخاب کنید. شکل‌ها می‌توانند آشنا باشند، مانند ماهی، پرند، گل، برگ و ... و یا شکل‌های انتزاعی و هندسی مانند بیضی، دایره، مستطیل و مثلث.



ابزار و وسایل مورد نیاز:

- ❧ قیچی
- ❧ کاغذ کادو
- ❧ چسب مایع
- ❧ کاغذهای رنگی
- ❧ بطری به تعداد مورد نیاز
- ❧ مقوای کارتن در اندازه دلخواه
- ❧ ابزار نقاشی (در صورت نیاز)



ابتدا طرح و شکل دلخواه را روی مقوای کارتن بکشید و دور آن را با قیچی یا کاتر برش دهید. محل قرارگیری پایه‌های میز را روی سطح مقوا مشخص کنید. پایه‌ها باید در نقاطی قرار گیرند که میز شما تعادل داشته باشد. با استفاده از دو، سه یا چهار بطری به عنوان پایه، این تعادل را ایجاد کنید. تعداد بطری‌ها بستگی به اندازه و شکل سطح میز دارد.

بعد از تعیین محل قرارگیری پایه‌ها، باید سوراخی به اندازه دهانه بطری روی مقوا ایجاد کنید. سپس دهانه بطری را روی محل مورد نظر که قبلاً تعیین کرده‌اید،

بگذارید و دور آن را با مداد مشخص کنید. سپس آن را با قیچی یا کاتر برش دهید. بعد از مطمئن شدن از رد شدن دهانه بطری از محل سوراخ، سطح کار را با چند لایه روزنامه بپوشانید تا سطحی یکدست و یکنواخت داشته باشید. بعد از این مرحله، برای زیبایی سطح کار، روی آن کاغذ رنگی یا کاغذ کادو بچسبانید. می‌توانید با ذوق و سلیقه خودتان، از ترکیب طرح و رنگ‌های دلخواه یا با نقاشی کردن، سطح میزتان را زیباتر کنید. با توجه به طرح و رنگ میز، دور بطری‌ها را با کاغذ رنگی یا کاغذ کادوی مناسب بپوشانید. پایه‌ها را از سوراخ میز رد کنید و با گذاشتن چند شاخه گل در بطری‌ها و تزئین روی میز، فضایی زیبا در دنیای شخصی خودتان به‌وجود آورید.



خیلی وقت بود جای نظرات، نوشته و داستان‌های خوب شما در میان صفحات مجله خالی بود. امسال از همین اولین شماره تصمیم داریم یه «پاتوق» تشکیل بدهیم تا کارهای خواندنی شما را با هم بهتر و دقیق‌تر مرور کنیم. پس برای شماره‌های بعد همچنان منتظر کارهای دوست داشتنی و جذاب شما هم پاتوقی‌های پایه هستیم. نکته مهم اینجاست که فکر نکنید حتماً باید متن خیلی خیلی خاص و قلم عجیب و غریبی داشته باشید، همین قدر که همت می‌کنید و وقت می‌گذارید و می‌نویسید، می‌تواند شروع معرکه‌ای باشد. به چند نمونه از کارهای دوستانتان که در ادامه آمده است توجه کنید. شاید نویسنده بعدی پاتوق خودتان باشید.



هم پاتوقی‌های عزیز
سلام
به پاتوق خودتون
خوش آمدید ...

علیرضا شیخ‌الاسلامی

راه‌های ارتباطی شما
برای ارسال متن و داستان:

ایمیل ما

nojavan@roshdmag.ir

شماره پیامک

۳۰۰۰۸۹۹۵۹۶

برای نقد و نظر. فقط لطفاً حتماً نام شهر و پایه تحصیلی خودتان را هم برای ما بنویسید.



• لطفاً
در مورد
رشته‌های تحصیلی
مطالبی در مجله رشد
بنویسید، با تشکر.

لحظه

آسمان آبی است هوا صاف است
بیا قدر چند لحظه رها گردیم و سبکبال
پر گشاییم رو به نور
رو به آسمان
آزاد شویم از دغدغه‌های زندگی
وابستگی‌های دنیوی
بیا
قدر چند لحظه
دست از سر روزمرگی بردار
تکراری‌های هر روز را تکرار نکن
بیا
این بار را به حرفم گوش کن
فقط قدر چند لحظه
غم را فراموش کن

مهتا اسماعیلیان

• خیلی
خوب می‌شه یه
بخش رو به صحبت
ما نوجونا اختصاص
بدید. می‌شه؟

«حال دوباره رو به روی پرچین چوبی خانه مادر بزرگ ایستاده بودم. پرچین جلوی خانه پرچینی بود از جنس افرای سرخ که گذر زمان خزهایی را در میان آن پدید آورده بود. در شب، هنگامی که نور فانوس خانه‌ها درخشش ستاره‌ها را کم رنگ می‌کرد و سایه‌ها را مهمان طبیعت می‌ساخت، پرچین خانه مادر بزرگ به ردیفی از آدم کوتوله‌هایی می‌نمود که با کلاه‌های نوک تیز و دراز خود، نیزه به دست از خانه محافظت می‌کنند.»

فرگل خانم، وقتی این متن را می‌خواندم، دائماً این سؤال در ذهنم تکرار می‌شد که این نوشته‌ها توصیفی واقعی از مشاهدات شما بوده است و واقعاً محیط زندگی مادر بزرگتان را شرح داده‌اید یا تمام آن ساخته و پرداخته ذهن خود شماست؟! شما به خوبی حس و حال فضاهای بی‌نظیر طبیعت را با بیان جزئیات به مخاطب منتقل کرده‌اید. برخی از عبارت‌های شاعرانه، ترکیب‌های تازه و احساسات ناب در نوشته شما، مثل «شب‌نم‌های خرسند» و «پرستوهای خسته از پرواز و گله‌مند از باران» یا مثلاً «بر روی رود، پل چوبی کوچکی قرار داشت که مطمئناً در طول تاریخ خود، پیمان‌های دوستی زیادی روی آن بسته شده بودند.» به زیبایی متن شما افزوده‌اند.

زندگی یک ذره برف - رضا بیات

«دسته دسته در کنار یکدیگر ایستاده بودیم. هوا مطابق میل ما سرد بود. همه مشغول بحث و صحبت از بارش بودند. کمربندهای خیالی ذهنمان را بسته و آماده بودیم یکی یکی از روی ابرها به پایین پیریم و اینک نوبت من بود!

دلهره داشتم سرنوشتم چه خواهد شد! چشمانم را بستم و خودم را به سمت پایین رها کردم. کمی پایین تر چشمانم را باز کردم. خانه های زیبا و کاهگلی، و بچه های بازیگوش که لباس های گرم زمستانی

•سلام،
بخش ضدزنگ
و جدولتون
فوق العاده است.

بر تن کرده و دست های خود را به سمت بالا گرفته بودند، منتظر فرود ما بودند. کم کم نزدیک زمین می شدیم. دوستانم زودتر از من رسیده و لباس سفیدی بر تن زمین پوشانده بودند. به آرامی روی زمین نشستیم؛ روی بقیه ذرات برف. و این کودکان بودند که آدم برفی هایشان را از ما می ساختند. و این سرنوشت زندگی من بود؛ سرنوشت زندگی یک ذره برف...»

آقا رضا، متن کوتاه شما، به لحاظ خلاقیت و ساختار، متن ادبی زیبا و ارزشمندی است. عبارتی مثل «هوا مطابق میل ما سرد بود» کنجکاوی خواننده را در ابتدا بر می انگیزد و البته وقتی راوی متن خودش را به سمت پایین رها می کند، یکدفعه همه متعجب می شوند که چه اتفاقی افتاده است و چرا؟ تا بالاخره در ادامه، با توضیحات جذابتان از یک منظره برفی، گره باز می شود و متوجه می شویم شخصیت اصلی داستان ما «یک ذره برف» است. این زاویه دید و جان بخشی به جای ذره برف، ایده خلاقانه و جذابی بود. امیدوارم در کاربردهای بعدی و نوآورانه آرایه تشخیص همچنان خوش ذوق و گیرا قلم بزنید.

•به نظر

من یک قسمتی
برای کسانی که به شعر
و نویسندگی علاقه دارند
بگذارید. من خودم شعر و
داستان می گویم، می خواهم
نظر دیگران را هم در این
مورد ببینم.

•باسلام.

من واقعاً از مجله شما راضی بودم، ولی اگر آموزش های هنری یا اطلاعات عمومی بیشتر شود، بهتر است. ممنون از مجله شما



پرواز

نظرات و مطالب شما به دست ما رسید:
آیدا حسنی / تبریز
سپیده زارع / شیراز
محمد حسین بردباری / استان فارس
زهرا حیدری / اندیشه شهریار
زهرا خالدیان / کرمانشاه
نوید مهاجران / همدان
رضا کوهستانی / تهران

پرنده هوایی شد و پر زد
در این صبح دل انگیز
من و رود خروشان
به هر جا کشیم سر
در این بین
گل سر سبزی بر ایوان وجودم کشد دست
که روحم به تکاپو بیفتد
به پرواز درآید
و پرواز در این بین عجب حال و هوایی است
رویا سجادی منش / چهارمحال بختیاری

راز درون تصویر

رنگ‌ها چه می‌گویند؟

تاریکی فصل اول حرکت تصویر

در فضای تاریک، ابتدا ذوالقرنین با همراهانش را می‌بینید. به حالت‌های آن‌ها نگاه کنید. سرباهی که همه سو را نگاه می‌کنند. یکی انگشت به دهان است و دست‌های دیگر انگار می‌گویند چشمه آب حیات را کجا می‌توان پیدا کرد!

تضادی بین رنگ قهوه‌ای سیاه زمینه و رنگ‌های سفید و زرد سرخ درختان، سبب می‌شود عناصر تصویر برجسته و بهتر دیده شوند.

جستجو فصل تمایز دو جهان تاریک

تپه ماهورهای روشن فضای تاریک اول را از فضای دوم جدا می‌کنند.

رنگ‌های تصویر در مجموع گرم هستند. این مجموعه رنگ‌ها نشان می‌دهند که رسیدن به زندگی جاویدان راهی بسیار پرزحمت است.

تاریکی فصل دوم حرکت تصویر

فضای تاریک دوم فضایی است که دو بنده صالح خدا در آن نشسته‌اند. فضای آمیخته با گل و گیاه و درخت نشانگر بهشت است. چشمه آب حیات در این فضا است.

داستان تصویر

تصویر حضرت خضر و حضرت الیاس را در کنار چشمه آب حیات نشان می‌دهد. می‌گویند حضرت خضر از بندگان صالح خداوند یا یکی از انبیا بود. او قرار شد قوم «ذوالقرنین» را هدایت کند. ذوالقرنین جهان‌داری با تجربه بود که در کارها با حضرت خضر مشورت می‌کرد. ذوالقرنین عمری دراز داشت، اما دوست داشت عمر جاودان داشته باشد. در کتاب‌ها خوانده بود که اگر از چشمه آب حیات بنوشد، عمر ابدی پیدا می‌کند. وقتی از خضر پرسید، او جواب داد که چشمه آب حیات در تاریکی‌هاست. ذوالقرنین با حضرت خضر و حضرت الیاس که خود از صالحان بود، همراه شد. در تاریکی‌ها جست‌وجو کردند. سرانجام خضر و الیاس به آب حیات رسیدند و از آن نوشیدند و به اثر آن پی بردند، اما وقتی ذوالقرنین از این موضوع با خبر شد، هر چه جست‌وجو کرد، چشمه آب حیات را پیدا نکرد.

بنده نیک، حضرت خضر لباس سبز پوشیده است؛ هم رنگ با وجود خودش (روایت است که خضر هر کجا می‌نشست، آن جا سبز می‌شد).

چشمه آب حیات سرخ رنگ است و یک ماهی در میان آن است و نصیب افراد صالح می‌شود.

چرا دوست داریم یک اثر را بارها و بارها تماشا کنیم؟
آیا اثرساختاری خاص دارد که به اثر هنری راز و رمزی می‌بخشد و آن را تماشایی می‌کند؟
با هم به این اثر نگاه می‌کنیم...

خطوط افقی چه می گویند؟
 تپه ماهورها، اسبها و حضرت خضر و حضرت الیاس خطهایی افقی را به وجود آورده‌اند که چشم را آرام آرام از بالا به پایین حرکت می دهند.

ذوالقرنین و همراهانش

تپه ماهورها، دو فرو رفتگی و یک برآمدگی دارند که در رفت و برگشت چشم تماشاگر روی دو بخش تاریک نقش مهمی دارند.

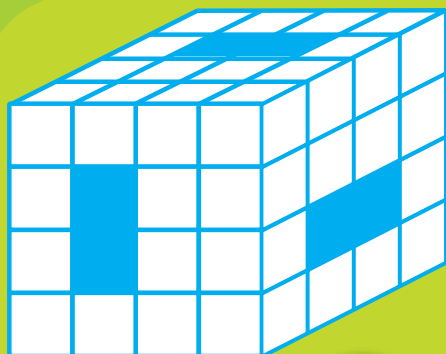
نور راستی و درستی که سر دو بنده صالح را در میان گرفته است، به درخت طرف بالا و به چشم را به ماهورها هدایت می کند

خطوط عمودی چه می گویند؟
 فرو رفتگی‌ها، همراه با پاهای اسبها، توجه ما را به سمت پایین تصویر جلب می کنند. در مجموع، درختان و گل‌بوته‌ها، حضرت خضر و حضرت الیاس و همه با هم، خطهایی عمودی به وجود آورده‌اند که به هم پیوند می خورند و دو فضای تیره را به هم مربوط می کند

حضرت الیاس

نردگنی

ایمیل ما nojavan@roshdmag.ir



۲

اگر قسمت‌های مشکی تا انتها خالی باشند، در شکل بالا چند مکعب به کار رفته است؟

۳

یک زیر را به ۱۲ قسمت مساوی تقسیم کنید. باید به هر نفر یک توت فرنگی برسد.



سودوکو ۱

۶	۷	۴		۹		۳	
		۸		۱		۴	۹
				۸			۵
	۹			۳			۶ ۷
		۱	۶		۸	۹	
۷	۸			۹			۱
	۳			۶			
۸		۲		۴		۶	
	۷		۸		۳	۵	۴

سودوکو یک جدول 9×9 است که کل جدول هم به ۹ جدول کوچکتر 3×3 تقسیم شده است. در این جدول چند عدد به طور پیش فرض قرار داده شده‌اند و باقی اعداد را باید با رعایت سه قانون زیر یافت:

قانون اول: در هر سطر جدول اعداد ۱ تا ۹ و بدون تکرار قرار گیرند.

قانون دوم: در هر ستون جدول اعداد ۱ تا ۹ و بدون تکرار قرار گیرند.

قانون سوم: در هر خانه جدول 3×3 اعداد ۱ تا ۹ بدون تکرار قرار گیرند.

اعداد از ۱ تا ۹ باید در هر یک از جدول‌های 3×3 و همچنین در هر ردیف و ستون قرار گیرند. از آنجا که هر جدول (ردیف‌ها و ستون‌ها) ۹ خانه دارند، اعداد نباید تکراری باشند.

۴

تصویر بعدی کدام است؟



۶

به جای علامت سؤال چه عددی بگذاریم؟



۵

به جای علامت سؤال چه عددی بگذاریم؟

۳۵۹۱۴ : ۱۴۸

۵۶۷۲۱ : ۱۳۸

۳۹۴۱۴ : ۱۳۸

۵۵۵۱۱ : ۱۰۷

۶۸۹۱۲ : ؟



جواب معما را به
دفتر مجله ارسال
کنید و به قید قرعه
جایزه بگیرید.

ایمیل ما

nojavan@roshdmag.ir

معما

یک آکواریم که به شکل مکعب است، درحالت پر ۱۰۸ کیلوگرم وزن دارد و وقتی نیمه پر است ۵۷ کیلوگرم. آکواریم درحالت خالی چند کیلوگرم وزن دارد؟

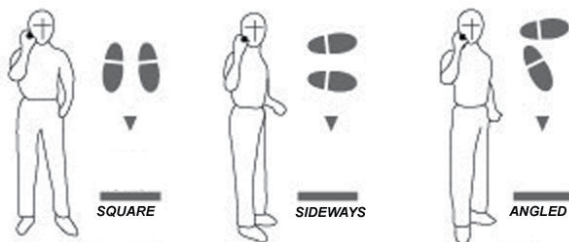


دارت ورزشی است که به تمرکز و دقت فراوان نیاز دارد. این ورزش در حدود ۳۰۰ سال قبل، زمانی شکل گرفت که سربازان در میدان جنگ تلاش می‌کردند با چوب کبریت به بطری‌ها ضربه بزنند. از ۱۰۰ سال قبل، دارت قوانین مخصوص به خود پیدا کرد و اکنون یک ورزش مستقل و قانونمند است.

پرتاب مینیاتوری

... مهدی زارعی

آشنایی با ورزش دارت



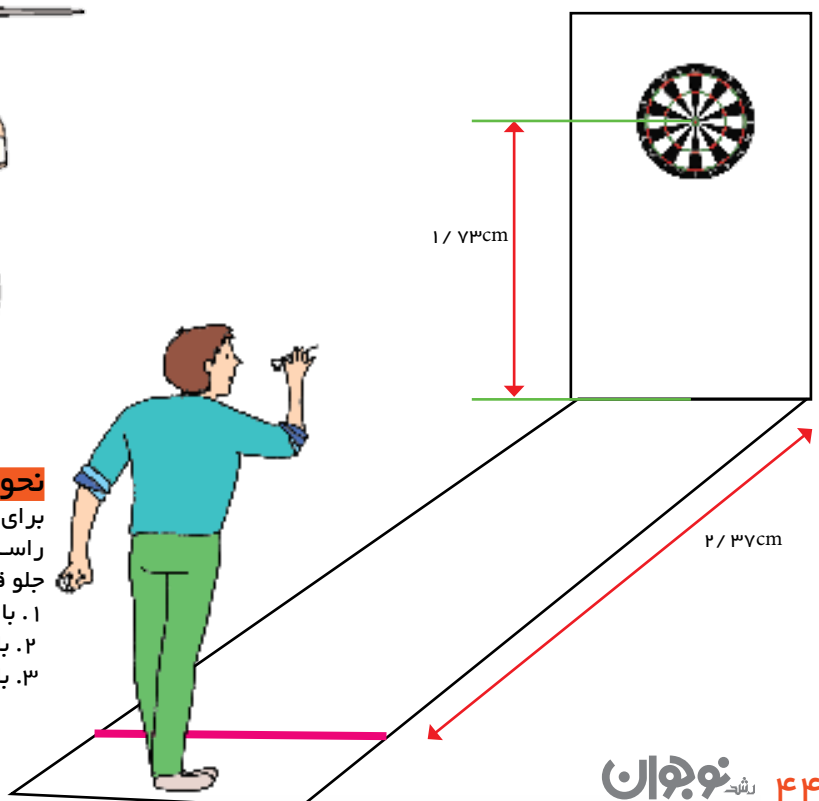
تعداد پرتاب‌ها و امتیازها

- * در شروع بازی هر بازیکن یک دارت را برای مشخص شدن نفر آغاز کننده بازی پرتاب می‌کند.
- * هر نفر در یک نوبت گردش، با انداختن سه دارت در هر نوبت (راند) بازی می‌کند.
- * در صورت افتادن دارت از تخته دارت (اگرچه به نمره خورده باشد) امتیازی برای آن پرتاب در نظر گرفته نمی‌شود.

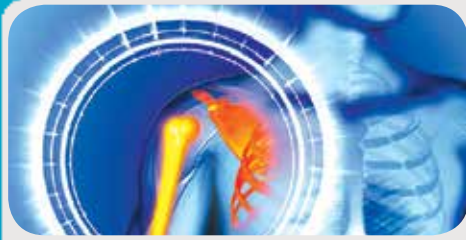


نحوه پرتاب دارت

- برای پرتاب دارت، اگر با دست راست پرتاب می‌کنید، پای راست را جلو بگذارید و برای پرتاب با دست چپ، پای چپ جلو قرار می‌گیرد. نحوه گرفتن دارت این گونه است:
۱. با بند اول انگشت اشاره تعادل دارت را پیدا کنید.
 ۲. با شکم انگشت شست دارت را مهار کنید.
 ۳. با انگشت وسط انگشت‌های دیگر را پشتیبانی کنید.



اگر شانه‌مان آسیب دید چه کنیم؟



مفصل شانه مفصلی است مستعد برای آسیب دیدن. علت آن هم دامنه حرکتی زیاد آن است. آسیب‌های شانه در افراد ورزشکار و غیر ورزشکار اتفاق می‌افتد. میزان درد بستگی به این دارد که مصدومیت چه موقع تشخیص داده شود یا اینکه چقدر از زمان شروع درد و اثر آن روی توانمندی‌های روزانه گذشته باشد.

معمولاً آسیب‌های شانه بر اثر ضربات مستقیم، پیچ خوردن، کشیده شدن، کار سنگین به مدت طولانی، و ثابت یا بالا نگه داشتن ایجاد می‌شود. معمولاً آسیب‌های با شدت کم در منزل و با رعایت کردن قابل درمان‌اند. اما اگر شرایط زیر را داشته باشید، حتماً باید به دکتر مراجعه کنید:

● علائم آسیب دیدگی:

- درد شدید داخل یا اطراف شانه یا ناتوانی در چرخش یا حرکت دادن شانه در مدت زمانی بیش از ۲۴ ساعت.
- ورم شدید دور شانه
- صدا خوردن شانه حین حرکت
- احساس دررفتگی، شلی و لغزش شانه
- حس سوزش در دست و آرنج
- بی‌حسی در دست یا شانه
- ناتوانی در انجام کارهای روزمره

● برای درمان اولیه کارهای زیر را انجام دهید:

۱. استراحت؛ یعنی از بازو و شانه به هیچ عنوان استفاده نکنید
۲. یخ درمانی؛ استفاده موضعی از یخ روی محل درد که به کاهش التهاب ناحیه کمک می‌کند.
۳. فشار؛ استفاده از وسیله‌ای مثل باند کشی برای فشار دادن مفصل شانه، به جلوگیری از ورم کردن آن کمک می‌کند.
۴. بالا نگه داشتن؛ هر زمانی که امکانش بود، مثلاً هنگام خوابیدن یا دراز کشیدن، دست بالاتر از سطح قلب قرار گیرد.



تخته دарт و امتیازهای درون آن

تخته دارت طوری طراحی شده است که دایره آن به صورت قسمت‌های مثلثی شکلی که به وسیله میله فلزی از هم جدا شده‌اند در آمده است. میله فلزی تخته دارت را به چهار قسمت مجزا تفکیک کرده است. برای محاسبه امتیاز در پرتاب دارت، چنین عمل می‌شود؛ اگر دارت:

- بین دو میله اول خورده باشد، عدد در ۲ ضرب می‌شود: (Double Ring)
- بین دو میله دوم خورده باشد، عدد شما در ۳ ضرب خواهد شد: (Triple Ring)
- بین دو میله سوم که معمولاً به رنگ روشن است بخورد، امتیاز ۲۵ خواهد بود.
- بین میله آخر (مرکز) قرار گیرد، امتیاز ۵۰ خواهد بود: (DOUBLE BULL)
- داخل این میله‌ها نباشد، عددی که روی آن است، به تنهایی در نظر گرفته می‌شود: (SINGLE)

● چنانچه پرتاب شما خارج از محیط مشخص شده باشد، امتیازی برای شما در نظر گرفته نخواهد شد. حال هر مثلث عدد خود را دارد و با پرتاب سه دارت، مجموع اعداد محاسبه می‌شود، لازم به ذکر است، هر سه پرتاب را یک راند می‌گویند.
* در آخر شخصی برنده است که زودتر از دیگران به امتیاز در نظر گرفته شده دست پیدا کند.

هر دارت چهار قسمت دارد

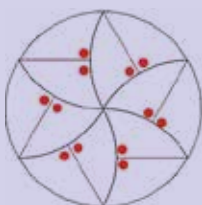
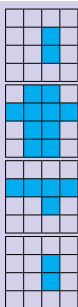


قاصد کی بر دوشم نشست. حضور سبکش
تمام لحظه را لبریز کرد و سنگینی بودنم
را از هم پاشید. بی وزنی که احساس کنم،
راز رها بودنش را در گوشم به نجوا گفت. از
پروازش گفت بی بال.
از آوازش گفت بی واژه.
از حضورش گفت بی وزن
از زیبایی اش گفت بی رنگ
از سرخوشی اش گفت بی دلیل
از عشقش گفت بی تعلق
قاصد کی بر دوشم آرام آرام از من گذشت.

پا سبڻ سرگرمي

[illegible]

if Δ



۶-۵. دو برش هم‌رنگ در تصویر

عددی تغییر رنگ یافته است.

۱۷۹ = جمع عددهای دوم و سوم

تبدیل از جمع عددی اول، چهارم و پنجم
 $(9=6+1+2)$ و $17=8+9$ آمده است. (در اولی

٩ = حاصل ضرب عدد ٢٨ في ٤ است.





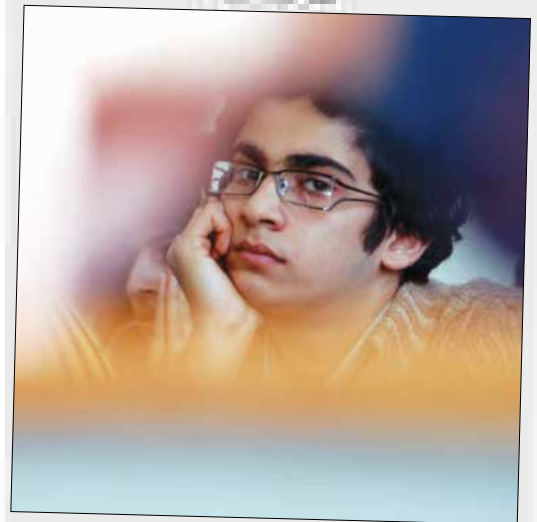
گل به خاک نشاط می‌دهد، خاک به گل حیات.



گوشه‌های تاریک زندگی همیشه هست؛
همچنان که دریچه‌های نور. انتخاب با ماست.
سر بچرخانیم یا خود را به دست تاریکی بسپاریم.



لو، زینب کریمزاد، فرشته شرکا بشرویه، فاطمه زارع پور، محمدجواد درویشی، پیمان مهدی‌زاده، زهرا شاه پیری، امیرحسین بینش، محمدکورد، محدثه مهدی، فاطمه نعمتی‌نیا، میثم فیض آبادی، جوادشایسته، اکرم عباسی، معصومه قفقازچی، روناگشتیبانیان، مریم مرادی، آپسون انتظار، مینا واعظ شوشتری، سپیده اداوی، مریم سادات سرپوشی، سیدمحمدجعفر طباطبائی، امیرحسین کریمی، امیرحسین شجاع، راحله نظری، سپیده زهرا اسلیمی، محمدضیغمی، زهرا میرفیضی، نگین جان‌نشاری، رضا موحی، سپیده فاطمه یحیی‌نژاد، سعیدوحید، رضا بهزادفرد، کریم حقیقت، کامیاب تباتی، نیما حبشی‌زاده، فاطمه شجاعی، معصومه تراشی، زهرا سلیمانی، فاطمه رنجبر، فاطمه قربانی، سیدمحمدجعفر طباطبائی، حدیث زمانی.



از واژه‌های غم که گاهی در دلم آهسته می‌چرخند،
من شعر می‌سازم.



پیوندی است میان احساس من و احساس آسمان
و پیوند راه عبوری است از من به آسمان و از
آسمان به من. از من به تو و از تو به من.



اسامی شرکت‌کننده‌های
عزیز مسابقه‌های
سال گذشته:

تغذیه صحیح یعنی رعایت دو اصل تعادل و تنوع در برنامه غذایی روزانه. تعادل به معنی مصرف مقادیر کافی از مواد مورد نیاز برای حفظ سلامت بدن است و تنوع یعنی مصرف انواع مواد غذایی که در چهار گروه اصلی غذایی معرفی می شوند. بهترین راه اطمینان از وجود تعادل و تنوع در غذای روزانه، استفاده از هر چهار گروه اصلی مواد غذایی است.



هرم غذایی!

○ درست بخوریم.

○ کم بخوریم، همیشه بخوریم.

کوکو فلفلی

مواد لازم

- _ سیب زمینی پخته متوسط (۳ عدد)
- _ تخم مرغ (۳ عدد)
- _ پیاز (۱ عدد)
- _ نمک، زردچوبه، فلفل سیاه و قرمز (به میزان لازم)
- _ فلفل دلمه ای (۲ - ۳ عدد)
- _ روغن برای سرخ کردن (یک قاشق)

طرز تهیه

سیب زمینی پخته و پیاز را رنده کنید. به آن نمک، فلفل و زردچوبه اضافه کنید و بعد تخم مرغ ها را به مخلوط بیفزایید و آن را خوب هم بزنید. فلفل ها را به قطر یک سانتی متر حلقه حلقه کنید. کف ماهی تابه رژیمی مقدار کمی روغن بریزید و فلفل های حلقه شده را کف ماهی تابه بچینید و با قاشق از مواد کوکو پر کنید و با پشت قاشق سطح کوکو را صاف کنید. در ماهی تابه را بپنید، شعله را کم کنید و صبر کنید. یک طرف کوکو که سرخ و پخته شد، آن را برگردانید و طرف دیگر را نیز سرخ کنید.

در صورت تمایل، با اضافه کردن جعفری خرد شده یا پودر آویشن یا زرشک قرمز، طعم و قرم کوکو را تغییر دهید.



امید داریم سلام بهار این برادر محنت و متدین و ایثارگر و شجاع که
 دارای صفات علمی، هستند پدری باشند و ما را دعا کنند زیرا که هیچگاه
 که حرمستان پیش خدا از روی دارد و هیچگونه...

خدا حافظ

۴۴

۱۳۶۸/۲/۲۵
 مهدی



به یاد شهید مهرداد رحیمی

...
 به شکوفه‌ها به باران
 برسان سلام ما را

استاد شفیع کدکی



تاریخ شهادت: ۲۷ بهمن ۱۳۶۴

تاریخ تولد: ۲۰ آبان ۱۳۴۸





صدف زیباترین و شگفت‌آورترین شکل‌ها و رنگ‌ها را دارد که هیچ مجسمه‌ساز یا نقاشی نمی‌تواند زیبایی این چنینی را خلق کند. صدف‌ها را می‌توان در همه نقاط دنیا و در امتداد خطوط ساحلی و از مناطق قطبی تا مناطق گرمسیری مشاهده کرد. اگر صدف زیبایی دیدید، بدانید که زمانی درون آن یک موجود زنده زندگی می‌کرده است. در زمان‌های قدیم، از صدف‌ها در ساخت وسایل و زیورآلات استفاده می‌شد. بعضی‌ها به جمع‌آوری انواع صدف‌ها و داشتن مجموعه‌ای از آن‌ها علاقه فراوان دارند.

صدف‌ها

